



درس اول Subject: ص ۱۲

Year: Month: Date:

تعریف علم نحو: علم به اصول و قواعدی که به واسطه آنها حالت آخر کلمات (اسم - فعل - حرف) از جهت بنا و اعراب تشخیص داده می شود و همچنین با کیفیت ترکیب برخی کلمات با برخی دیگر آشنا می شویم.

هدف علم نحو: مصون ماندن زبان از خطای لفظی در کلام عرب

موضوع علم نحو: کلمه و کلام

تعریف کلمه: لفظی که برای معنای مفرد وضع شده

اقسام کلمه: اسم، فعل و حرف

وجه انحصار کلمه: یا خودش به تنهایی معنایی ندارد یا حرف

یا دارای معنایی است و آن معنا بدلی از زمان های سه گانه دلالت دارد یا فعل
یا دارای معنایی است اما بد زمان های سه گانه دلالت ندارد یا اسم

تعریف اسم: کلمه ای که دارای معنای مستقل است و بر زمان های سه گانه دلالت نمی کند

نشانه های اسم: ا ت است،

۱- هم می توان از آن خبر داد هم به وسیله آن از چیز دیگری خبر داد. مثل: البخل عار

۲- مضاف واقع می شود. مثل: صدیر العاقل صندوق سیئه

۳- ال تعریف بر سرش می آید. مثل: الهمال مادة السحوبات

۴- مجرور می شود. مثل: (الظفر بالخزم) و (افضل الزهد اخفاء الزهد)
مجرور به حرف جر مضاف الیه مضاف الیه
مجرور

۵- تنوین می گیرد. مثل: العالم وراثه کبریئه

۶- مشنی می شود. مثل: هلك في رجلان؛ حب غال و مبعض قال

۷- جمع می شود. مثل: (الآداب حلال مجرده) و (من اشتاق الى الجنة سلا عن السحوبات)

۸- صفت واقع می شود. مثل: (الفلتر مبراة صافية) و (... قرآن مجید)

۹- مصغر می شود. مثل: فأعت باعيات المستغنين عبيدك المبتلين

۱۰- منادی می شود. مثل: يا الله

* تعریف فعل: کلمه ای که دارای معنای مستقل است و هم زمان با بقیه از زمان های سه گانه است.

* نشانه های فعل: ۱۰ آت است،

۱- به وسیله آن خبر داده می شود اما از آن خبر نمی دهند. مثل: كَلَّمَ رَبُّكَ عَلَى نَفْسِ الرَّحْمَةِ

۲- قدر بر سرش داخل می شود. مثل: قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا

۳- سین بر سرش می آید. مثل: سَيُقْرَنُكَ فَلَا تَنسَى

۴- سوف بر سرش می آید. مثل: كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ

۵- مجزوم می شود. مثل: لَمْ يَلِدْ و لَمْ يُولَدْ

۶- به ماضی و مضارع صرف می شود.

۷- امر و نهی واقع می شود.

۸- ضمایر بارز مرفوعی به آن متصل می شود. مثل: قَالُوا لَنْ نَبُتَ بِالْحَقِّ...

۹- تاء تأنیت ساکن به آن متصل می شود. مثل: بُتَّ بِرَأْيِ كُفَّهِ وَتَبَّ.

۱۰- نون تأکید به آن متصل می شود. مثل: لَكِلَيْنَا مِنَ الصَّاعِغِينَ.

دو نکته:

* معنی اخبار عنه: یعنی حکمی بر آن صورت گیرد (مخبراً علیه). مثل فاعل - نائب فاعل و مبتدا

* معنی اخبار به: خودش حکم است (مخبراً به)

مثل: اللهم نور السموات والارض و الاسود لا يسود
مخبراً علیه مخبراً به مخبراً علیه مخبراً به

درس ۳ ص ۱۸۵

* تعریف حرف: کلمه ای که خودش به تنهایی معنا ندارد و معنای آن با کلمه دیگر حاصل می شود.

* نشانه های حرف: ۱- نه از چیزی خبر می دهد نه به واسطه آن از چیزی خبر می دهند

۲- نشانه های اسم را نمی پذیرد

۳- نشانه های فعل را نمی پذیرد.

* فواید حرف: حرف در کلام عرب فواید زیادی دارد. مثل: ربط دادن به ۲ اسم،

بین اسم و فعل یا بین دو جمله و فواید دیگری که بعد خواهد آمد.

قال انی ذاهب الی ربی ← ربط بین ۲ اسم

فلما اهدنا بطنه ← ربط بین اسم و فعل

إن تنصروا لله تنصرکم ← ربط بین دو جمله



تعریف کلام : لفظی کہ بین ۲ کلمہ (حداقل) رابطہ انشادی برقرار می کنند۔

فائدہ کلام : اسناد نسبت داخل یک کلمہ بہ کلمہ دیگر است بہ گونه ای کہ برای مخاطب فائدہ تام دارد و صحیح است و مخاطب سکوت می کند۔

اقسام کلام : } یا بین ۲ اسم رابطہ انشادی برقرار می شود ← جملہ اسمیہ
} یا بین یک فعل و یک اسم ← جملہ فعلیہ

کلام مختصر در همین ۲ قسم است چون در هیچ مورد دیگری غیر از این نداریم کہ مسند و مسندالیہ با ہم جمع شوند۔

ذهب علی العلم مفید
مسند مسندالیہ مسندالیہ مسند

پس اگر لفظ شود : این بہ واسطہ نذا نقص می شود (مثل : یا ابراہیم) ،

می گویم : حرف نذا جانشین فعل ادعو یا اطلب (محذوف) شدہ پس با نذا

نقص نمی شود۔

اقسام کلام در یا علی ؟ فعلیہ است چون حرف نذا (یا) جانشین فعل انشادی

(ادعو یا اطلب محذوف) شدہ ۔

تعریف اسم معرب: اسمی که با غیر خودش ترکیب می شود و بعد از ترکیب شبیه هیچ مبنی الاصلی نباشد. (یعنی حرف - فعل ماضی و امر حاضر)

قام زید ← زید به تنهایی معرب نیست چون در ترکیب قرار نگرفته

قام هوولاء ← هوولاء در این ترکیب معرب نیست چون شبیه مبنی الاصل است (یعنی مانند حروف به تنهایی نمی آید و همیشه به مشارالیه نیاز دارد)

به اسم معرب اسم متمکن هم می گویند چون توانایی گرفتن اعراب های سه گانه را دارد

حکم اسم معرب: آخر آن با تغییر عوامل، تغییر لفظی یا تقدیری پیدا می کند.

تغییر لفظی مثل: جانشی زید - رأیت زیداً - مردت بزید

تغییر تقدیری مثل: جانشی موسی - رأیت موسی - مردت بموسی

تعریف اعراب: به حرکات (ـُـ) یا حروفی (ا-و-ی) که آخر کلمه می گذاریم اعراب می گوئیم

محل اعراب: حرف آخر کلمه

انواع اعراب اسم: رفع - نصب و جر

تعریف عامل: هر چیزی که باعث شود کلمه یکی از اعراب های سه گانه را بپذیرد. مثلاً در جاء علیّ ← فعل باعث شده اعراب را بپذیرد. یا در مردت بعلی ← حرف باعث شده اعراب را بپذیرد.



Year: _____ Month: _____ Date: _____

Subject: _____

۱- اسماء متکلمین
در کلام عرب ۲ قسم معرب و مجرد دارد: ۲- فعل مضارع

۱- اسم: ضایر - اسم اشاره - اسم شرط - اسم استفهام - اسم افعال
۲- فعل: ۱۴ صیغه ماضی - ۶ و ۱۲ مضارع - ۱ و ۴ و ۷ و ۱۳ و ۱۴ مضارع مؤنث - ۶ صیغه امر
۳- حرف: تمام حروف
مبنی ها:

اصناف اعراب اسم: ۹ ناست،

① رفوعیہ - نصبیہ - جریہ

جاء رجلٌ	مفرد منصوب صحیح . مثل : (صحیح: آخوش علم نباشد)
رأيتُ رجلاً	
مريتُ برجلٍ	شبه صحیح . مثل : (آخوش واو و یا یاہ ماقبل ماکن)
ذهب ظبيٌ	
رأيتُ ظبياً	
مريتُ بظبي	جمع مکسر منصوب . مثل :
جاء العلماءُ	
رأيتُ العلماءَ	
مريتُ بالعلماءِ	

② اسم هائى که رفوعیہ - نصبیہ و جریہ - جمع مؤنث سالم و اولاد و اذرعان هیچ طاه غنیه نمی گیرند.

جائتني المسلماتُ	جمع مؤنث سالم
رأيتُ المسلماتِ	
مريتُ بمسلماتِ	

ملحقات جمع مؤنث سالم مثل اولاد و اذرعان

③ اسم هائى که رفوعیہ - نصبیہ و جریہ - اسماء غیر منصوب غیر منصوب ها هیچ طاه کسروال نمی گیرند.

جاء ابراهيمُ	اسماء غیر منصوب
رأيتُ ابراهيمَ	
مريتُ يا ابراهيمَ	

④ رفوعیہ واو - نصبیہ الف و جریہ یا - اسماء نسبت با ۳ شرط

مصغر شده باشد	مثال :
مفرد باشد	
مضاف به غیر یا منتظم	

جاء أبوك
رأيتُ أباك
مريتُ بابك

جاء رجلان

رأيتُ رجلين

مريتُ برجلين

اسم مشني

رفع به الف - نصب وجر به ياء ما قبل مفتوح

5

كلا وطلبا مضافين

اشان واشان

ملحقات اسم مشني

جائني الرجلان طلها (اشان)

رأيتُ الرجلين طلها (اشين)

مريتُ بالرجلين طلها (اشين)

مثل:

جاء المسلمون

رأيتُ المسلمين

مريتُ بمسلمين

جمع مذكرا لم

رفع به واو ما قبل مضموم - نصب وجر به ياء ما قبل مكسور

10

6

ملحوق به جمع مذكرا لم :

عشرون - ثلاثون - اربعون - خمسون - ستون -

أولاً - عشرون - تسعون

سبعون - ثمانون - تسعون

جائني عشرون رجلاً (الاولوا مال)

رأيتُ عشرين رجلاً (أولى مال)

مريتُ بعشرين رجلاً (بأولى مال)

مثل:

15

نكتة: نون تثنية هيئ مسوايت و نون جمع هيئ مفتوح . اما ان يخواهذب

چيزي اضافه شوند ، اين كره و فتمه ساقط مي شود .

مسلمو مصر

مثل: جائني غلاما زيدي

20

رفع به ضمه مقدر - نصب به فتحه مقدر و جر به کسره مقدر - مقصود

قال هي عصا
ألقى عصاك
قل لنضرب بعصاك

جاء غلامی
رأيت غلامی
صرفت بـ غلامی

مضاف به یاء منظم
غیر تشنیه و جمع مذکر سالم

رفع به ضمه مقدر - نصب به فتحه ظاهر و جر به کسره مقدر - اسم منقوص

جاء القاضی
رأيت القاضی
صرفت بالقاضی

رفع به واو مقدر - نصب و جر به یاء لفظی - جمع مذکر سالم مضاف به یاء منظم

جاء مسلمی
رأيت مسلمی
صرفت بمسلمی

رفع به واو : مسلمون + ی منظم حرف نون مسلمون (واو و یاء کنار هم، اولی ساکن - قلب اولی به یاء)

مسلمون ← مسلمون ← مسلمی *

نصب به یاء : مسلمین + ی منظم مسلمین ← مسلمین *

* برای تشخیص باید به نفس آن در جمله دقت کرد

منصرف: اسمی که در آن ۲ سبب از اسباب ۹ گانه منفی منصرف
یا یک سبب که جانشین ۲ سبب شده نباشد. (به اسم منصرف
اُمَلَن هم می گویند)

اسم معرب
۲ نوع است

حکم ← اعراب سه گانه و تنوین می گیرد

غیر منصرف: اسمی که در آن ۲ سبب از اسباب ۹ گانه منفی منصرف
یا یک سبب که جانشین ۲ سبب شده باشد.

حکم ← تنوین و کسره نمی گیرد. (کسره در صورتی می گیرد که مضاف
واقع شود یا ال بگیرد). در حالت خبری، بجای کسره، فتحه می گیرد.

اسباب ۹ گانه منفی منصرف: عدل - وصف - تأنیث - معرفه - عجب - جمع -
ترکیب - الف و نون زائد - وزن فعل

① عدل: تغییر لفظی طعمه از صیغه اصلی به کلمه دیگر (عدل هیچ گاه با وزن فعل جمع نمی شود)

تعمقی: اسمی که تغییر شکل یافته از اصلش باشد.

+
وصف

مثل: ثلاث و هثلاث که تغییر شکل یافته از ثلاثه ثلاثه

اُخِر ← الاخر و اخرین

جَمْع ← جمع جماعی حیوانات

عدل:

تقدیری: اسمی که در کلام عرب به صورت غیر منصرف شنیده شده اما
علمیت غیر از علمیت دلیل دیگری در آن نیست. بنابراین برای توجیه غیر منصرف
بودنش می گوئیم که تغییر شکل یافته از اصل است.

مثل: عُمَر ← عامر

زُفَر ← زافر



۲) وصف: اسمی که در اصل وضع خود برای وصفیت وضع شده باشد.
وزن فعل (افعل) (وصف هیچ گاه با علیت جمع نمی شود)

مثال: أسود و أرقم ← اگر چه این دو در زبان عرب به عنوان اسم برای مابعد مابعدی بودند اما در اصل برای وصفیت وضع شده اند پس غیر منصرف هستند (اسود: برای نشان دادن وصف سیاهی و أرقم: برای نشان دادن وصف سیاه و سفید).

صورت بنسبته أربع ← أربع در این عبارت و اگر چه وزن فعل را دارده اما منصرف است چون عدد را نشان می دهد (چیزی را وصف نمی کنند).

درس ۸ ص ۳۳

۳) تانیث لفظی ← تاء (ة) : ة + علیت ← غیر منصرف

مثال: خدیجة - طلحة
(برای اینکه غیر منصرف باشد باید علم باشد)

← الف محدود: جانشین سبب

مثال: حمراء

← الف مقصوره: جانشین سبب

مثال: حیلان

* الف محدود و مقصوره جانشین سبب هستند

بناظر: ۱- تانیث ۲- لزوم تانیث

لزوم تانیث یعنی نمیشد از حیلان و حمراء، الف

مقصوره و محدود را حذف کرد (مثلاً کلمه ای

به نام هم وجود ندارد اما ة را می توان FARHANG.com

حذف کرد. مثل: فاطمة ← فاطم همپایان مؤنث

است

۲ ← معنوی : تائید معنوی + علیت ← غیر منصرف

مثل: زینب - مریم

نکته: مؤنث معنوی اگر ثلاثی - ساکن الوسط و غیر عجمی (عربی) باشد، جایز است آن را منصرف در نظر بگیریم.

هند ← منصرف (ثلاثی - ساکن الوسط و عربی است)
خور ← غیر منصرف (چون ثلاثی و ساکن الوسط است اما عربی نیست)
سفر ← غیر منصرف (ثلاثی و عربی است اما ساکن الوسط نیست)

۴ عجم (هزریانی غیر عربی) ← باید در زبان عجم، علم باشد
از سه حرف بیشتر باشد
از سه حرفی است، متحرک الوسط باشد

مثل: ابراهیم - ستر

لجام ← منصرف (چون علم نیست)
لوط - نوح ← منصرف (چون ساکن الوسط است)

۵ جمع ← شرط آن این است که صیغه منتهی الجموع باشد. یعنی:

بعد از الف جمع، ۲ حرف متحرک باشد. **مساخر**

یا بعد از الف جمع، ۳ حرف متحرک باشد که دومی ساکن

باشد. **مصایح**

صیغه های منتهی الجموع: افعال - افاعیل - تفاعل - تفاعیل -

فواعل - فواعیل - مفاعل - مفاعیل - فواعل - فواعیل

* جمع جانشین است. به دلیل: ۱- جمع ۲- امتناع جمع (یعنی)

بیشتر از این جمع نمی شود

⑥ معرفتہ بہ علم : با وصف جمع نمی شود (با بقیہ می تواند جمع شود)

⑦ ترکیب : شروط ← باید علم باشد
 ← ترکیب اضافی و اسنادی نباشد (یعنی دو کلمہ باید جوڑی
 با هم ترکیب شدہ باشند کہ گویی یک کلمہ است)
 غیر منصرف مثل : سید وید (سید + وید) اسم شخص
 لعلک (لعل + لک) اسم شجر

x عبدالتم - رسول اللہ - عبدالمجید - ترکیب اضافی ہتند پس منصرف
 x (شباب قریباہا - آبواشرا) اسنادی ہتند پس منصرف

⑧ الف و نون زائد ← در اسم : یہ این شرط کہ ان اسم علم باشد
 غیر منصرف مثل : عثمان - عمران - عثمان - رمضان
 x سوران غیر منصرف نسبت چوں علم نسبت
 نام بیاب

← در وصف : یہ این شرط کہ مؤنث ان وصف
 قولانہ نباشد

غیر منصرف مثل : سُکران (مؤنث ان سُکران است)
 عطشان (مؤنثش : عطشان)
 x درمان منصرف است چوں مؤنثش درمانہ
 است

④ وزن فعل : اسمی که دارای وزن فعلی باشد (در اسم ها)

وزن فعل + علمیت یا وصف

این وزن فعل ← یا مختص فعل هاست و در اسم یافت نمی شود
در این حالت بدون شرط غیر منصرف است
مثلاً **لَسْمَرٌ** بدون فَعْلٌ باب تفعیل است اما در اینجا اسم یک است است پس غیر منصرف است
ضَرِبٌ فعل ماضی مجهول است اما اینجا نام یک شخص است پس غیر منصرف است.

یا مختص فعل نیست و در اسم هم یافت می شود
به شرط اینکه اولش حرف مضارعه باشد
آخرش تاء نگردد

غیر منصرف مثل: **نَرَجِسٌ - تَعَلِبٌ - نَشْرٌ** (نام ریش قبله) -
أحمد (علم برای پیامبر)

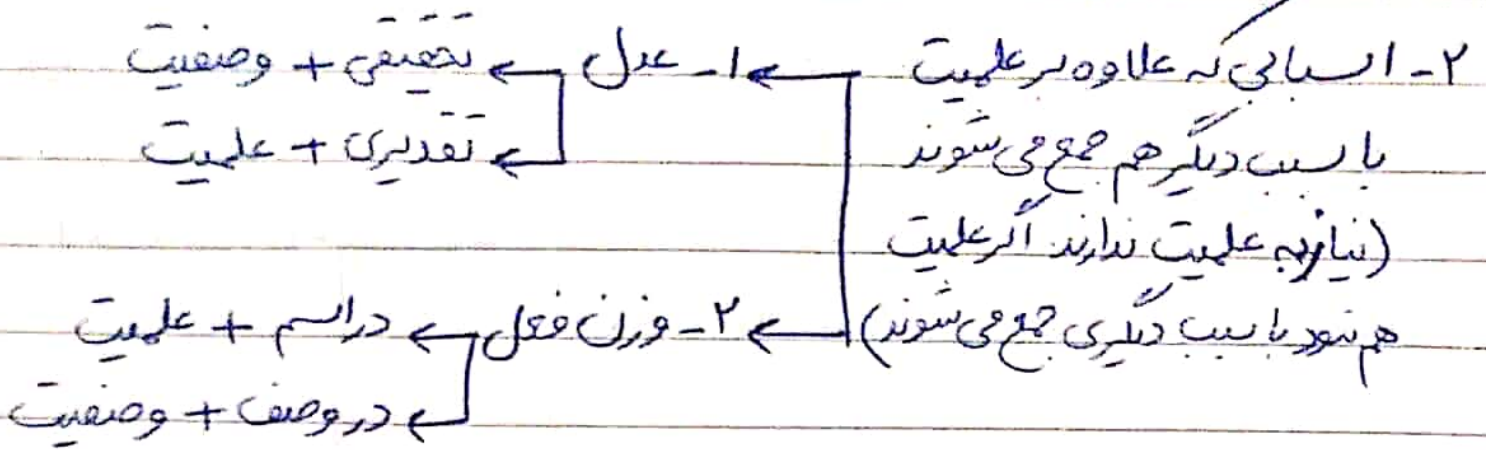
أرعل منصرف است چون با تاء استعمال شده
(أرعلتم)

اسباب منع از صرفی که با علمیت جمع می شوند:

- ۱- اسبابی که در صورتی در منع صرف بودن کلمه تأثیر دارند که با علمیت همراه باشند یعنی دارای اسبب هستند که یکی از آن ۲ علمیت است
- ۱- تائیت به تاء و تائیت معنوی + علمیت
- ۲- عجم + علمیت
- ۳- الف و نون زائد + علمیت
- ۴- ترکیب مزجی + علمیت

در این صورت اگر اسم غیر منصرف بصورت نکره آورده شود (یعنی علم نباشد)، به منصرف تبدیل می شود چون اسم بدون سبب باقی می ماند.





در اینصورت اگر اسم بصورت نکره آورده شود از غیر منصرف به منصرف تبدیل می شود چون اسم دارای تک سبب است.

جاء طلّامه و طلّامه أحمد : طلّامه اول غیر منصرف است
 اما طلّامه دوم منصرف است چون
 تأنیث لفظی + علیّیّت
 علیّیّت ندارد

اگر غیر منصرف، ال بگیرد یا اضافه شود ← منصرف می شود.
مررت بأحمدکم وبالأحمد
 منصرف چون ال گرفته

منصرف

١٦ سامراء	١١ عُشار	٦ يَنْضَاء	١ شَعْبٌ سبب زارر
١٧ نساء	١٢ أضنام	٧ آسِيَّة	٢ عِدْرٌ علم + تَأْنِيثٌ مَعْنَى
١٨ مَوَاعِظ	١٣ مَعْدِيكِرْب	٨ مَحْمَس	٣ مَرْوَان
١٩ أَرْجُل	١٤ زَكْرِيَاء	٩ ظَفْنَان	٤ أَفْصَح
٢٥ أَخْضَرَمُوت	١٥ هُوْد	١٥ رَوَاسِي	٥ قَوَارِير

❖ ٢٨ ❖

- ١٧ منصرف (حزوه اصل كطو)
- ١٨ منتهي الجموع ٢ سبب
- ١٩ منصرف
- ٢٥ تركيب حزفي + علمية

- ٩ الفونون + وصفية
- ١٠ منتهي الجموع ٢ سبب
- ١١ عدل كعقير + وصفية
- ١٢ منصرف
- ١٣ تركيب حزفي + علمية
- ١٤ الف عمود ٢ سبب
- ١٥ منصرف (حرف دوم ساكن)
- ١٦ الف عمود ٣ سبب

- ١ منصرف
- ٢ علمية + تَأْنِيثٌ معنوي
- ٣ الفونون زائد + علمية
- ٤ وزن فتل + وصفية
- ٥ منتهي الجموع ٢ سبب
- ٦ الف عمود ٢ سبب
- ٧ تَأْنِيثٌ + علم
- ٨ عدل كعقير + وصف

Year: Month: Date:

Subject:

فاعل: اسمی که قبلاًش فعل یا شبه فعل آمده و اسناد داده شده به آن فعل یا شبه فعل و فاعل، فعل را ایجاد کرده نه اینکه فعل بر آن واقع شده باشد (که در اینصورت می شود مفعول)

زید ضارب الود
مبتداً فعل فاعل

نیاز فعل به فاعل: هر فعلی نیازمند فاعل است برای اینکه ایجاد شود. گاهی به مفعول هم نیاز دارد (اگر مفعول نخواهد، لازم است و اگر مفعول نخواهد، متعوی ناصبه می شود)

فاعل ← اسم ظاهر ذهب علی

ضمر ← بازر
زبان ذهباً
فاعل مبتداً

متر ← علی ذهب
فاعل هو متر (فاعل بقرار فعل می آید)

انواع فاعل ← صریح (یعنی روشن و واضح و نیاز به ساختن ندارد)
(اسم ظاهر - ضمیر متر و بازر)

مفعول به صریح ← از موصولات حرفی + صلح ساخته می شود.
یعنی: آن از حروف مشبهه بالفعل + اسم و ضمیرش
آن از حروف ناصبه + فعل مضارع منصوب بعدش
کی از حروف ناصبه + فعلش
لو از حروف شرطیه + جمله بعدش

مثلاً: ألم يأن للذين آمنوا أن تخشع قلوبهم لذكر الله
 فعل
 فاعل من تَأَوَّلَ مصدر رفعت (مخشوع)

أَنْ تَصُومُوا حِدًّا لَكُمْ - أَوْ لَكُمْ يَلْعَنُكُمْ أَنَا أَنْزَلْنَا
 صياغكم
 أنزلنا

از آن جهت که بین فعل و فاعل رابطه اسنادی (یعنی فاعل را به فعل نسبت می دهیم) است، احکامی که بر آن دو از حیث عدد و جنس مترتب می شود:

فعل و فاعل از حیث عدد
 اگر فاعل اسم ظاهر باشد ← فعل مفرد است حتی
 اگر فاعل مثنی یا جمع باشد ذهب زيدان - زيدون
 اگر فعل مثنی یا جمع باشد، دو فاعل تشکیل می شود
 که استنباه است ذهب زيدان - ذهبوا زيدون
 X X

اگر فاعل ضمیر باشد ← در صورتی که ضمیر برای مفرد بود ← فعل مفرد است
ذهب زيد هو

اگر ضمیر برای مثنی بود ← فعل مثنی است
ذهب زيدان
 اگر ضمیر برای جمع بود ← فعل جمع می آید
ذهبوا

* اینجا چون فاعل به اسم ماقبل بر می گردد، وقتی اسم قبل از فعل مثنی یا جمع باشد باید فعل بصورت مثنی یا جمع بیاید تا معلوم شود فاعل به اسم ماقبل برگشته

فعل و فاعل از حیث جنس ← فاعل اسم ظاهر باشد ← الرفع ← فاعل
 ← ظاهر ← مؤنث حقیقی ← متصل به فعل

بود، واجب است تا آیت بگیرد.

مثلاً: قامت هید

واجب ظاهر - مؤنث حقیقی - متصل به فعل

* اگر هر کدام از این ۳ شرط از بین رفت، اتصال ناه به فعل، جواز می شود.

← فاعل مؤنث مجازی (طلع - طلعت) الشمس
 فاعل

← جمع مکرر (قام - قامت) الرجال

← بین فعل و فاعل فاعله باشد

(ضرب - ضربت) اليوم مريم

فاعله

← اگر فاعل ضمیر باشد ← الرفع فاعل ضمیری بود که

به مؤنث برمی گردد، واجب است الحاق ناه

به فعل بدون قید و شرط

الشمس طلعت

مؤنث مجازی فاعل می افتد

برمی گردد

ترتیب بین فاعل و مفعول:

تقدم و خوبی فاعل بر مفعول ← وقتی اعراب هر دو منفی باشد و فاعل بر اسم مقصور باشد

ضرب موسیٰ محیی
فاعل مفعول

هر دو مضاف به باشند مطلق
ضرب ابی اقی
فاعل مفعول

هر دو اسم اشاره
ضرب هذا داک
فاعل مفعول

* استثناء:

اگر قرینه ای باشد که فاعل و مفعول را معین کند می تواند مفعول مقدم شود

قرینه لفظی (یعنی فاعل مرفوع و مفعول منصوب)
ضرب عمیراً زید
فاعل مفعول

قرینه معنایی
أصل الکلبی محیی
فاعل مفعول
(یعنی خوردگلابی را محیی)

وقتی فاعل و ضمیر متصل باشد و مفعول بعد از فعل بیاید ضرب زیداً
فاعل مفعول

وقتی مفعول مقصور باشد (قاعده: مقصوره مؤخر است)

ما ضرب زیداً الیاً عمیراً
فاعل مفعول

حذف فعل و فاعل : در صورت وجود قرینه می توان فعل یا فعل و فاعل هر دو

را از جمله حذف کرد بصورت جوازی

مَن ضرب؟ زید (فعل حذف شده چون وجود فعل در

سؤال قرینه شده بر حذف آن در جواب)

أقام زید؟ نعم (ب قرینه وجود فعل و فاعل در سؤال،

در جواب، فعل و فاعل حذف شده)

نائب فاعل : گاهی فاعل از جمله حذف می شود و مفعول جانشین فاعل و

فعل از صیغی معلوم، به صیغه مجهول تبدیل می شود

به عبارت دیگر، مفعولی که جانشین فاعل حذف شده از جمله است

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ

عند مفعول که نائب فاعل مرفوع به ضم

نکته : هر ای از احکام (چه از حیث عدد و چه از حیث جنس) بین فعل و فاعل

برقرار است، بین فعل و نائب فاعل هم برقرار است

در ماده ی قَوْل ← مفعول به معمولاً جمله است

← گاهی نائب فاعل نیز در ماده ی قَالَ جمله است

مثال: قِيلَ ادْخُلِ الْمَدِينَةَ - قَالَ هِيَ عَصَايَ

ماضی مجهول نائب فاعل

(قول) (مقول قول)

فعل معلوم

فاعل ضم

مفعول مضاف منصوب

(مقول قول)

اگر در سلام، مفعولی نبود که بخواید نایب از فاعل بند، چند چیز نایب از فاعل می کنند: ۱- مصدر به شرط اینکه مختص شده باشد

← به واسطه صفت

ضرب ضرب شدید
مصدر نایب فاعل

← به واسطه بیان نوع یا اضافه شدن

ضرب ضرب الأمير
مصدر نایب فاعل (اضافه شده)

← به واسطه تکرار عدد

ضرب ضرب بیان
مصدر نایب فاعل

۲- ظرف به شرط اینکه مختص شده باشد

← به واسطه وصف

سورت لیل عاقل
ظرف نایب فاعل

← اضافه

جلس امام الاستاذ
ظرف نایب فاعل

← علمیت

صیم رمضان
ظرف نایب فاعل

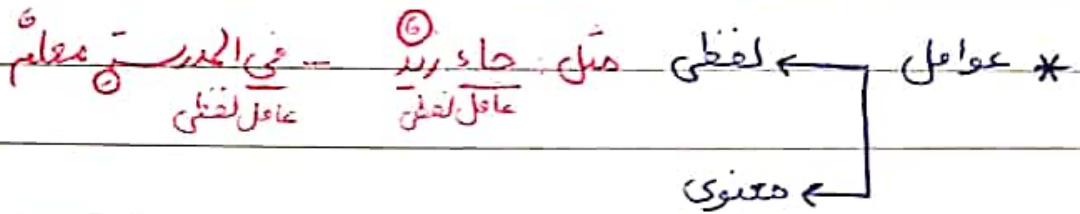
۳- جار و مجرور به شرط اینکه مجرور به حرف تقلیل نباشد

✓ مدر بالحدیقه الجمیل - وقف لک ✗

مجمول نایب فاعل

محملاً در فروع

۱ مبتدا: اسمی که مرفوع است - خالی از عوامل لفظی و منتهی الیه است (یعنی حکم بر آن بار می شود)



* علامت رفع: ء، (ا)، در مشی، ء (و) در جمع

خبیر: چیزی که به مبتدا نسبت داده می شود و تمام کننده معنای مبتدا است

* رفع مبتدا و خبیر، به عامل معنوی ابتدائیت است. (مبتدا دلیل مرفوع شدن خبیر نیست)

حل: بین عالم فی الدار
بابتدا محصور به حرف بین زائد
لغظاً محصور محلاً مرفوع به دلیل ابتدائیت

شرایط حرف زائد: غالباً بعد از نفی و استفهام
← نیاز به متعلق ندارند
← مجبورشان در صلاصت نفس می گیرد.

۲۰ مبتدا و خبیر از جهت تعریف و تکلیف: اصل در مبتدا، تعریف است چرا که مبتدا معلوم علیه است. (معرفه و نکره بودن)
← برای اینکه حکم دارای فایده باشد باید مبتدا معرفه باشد

← اصل در خبیر، تکلیف است (باید نکره باشد)

۱ اگر مبتدا و خبر هر دو معرفه باشند، فرقی ندارد کدام مبتدا و کدام خبر لحاظ شود.

مثلاً: محمد بنیاً (فرقی ندارد بگویم محمد بنیاً یا بنیاً محمد)
اللهم انعمنا (فرقی ندارد بگویم اللهم انعمنا یا انعمنا اللهم)
معرفه علم معرفه به اضافه

۵ آیا اسمی که نکره است می تواند مبتدا واقع شود؟ بله به شرطی که تخصیص پیدا کند و از حالت نکره ای محض خارج شود.

۱۰ شرایط تخصیص مبتدا
۱- از طریق وصف ← مذکور ← لام تأنیف
لعمد مؤمن خیر من مرک
مستانکره صفت
۲- مقدر ← شاهر ذناب (شعر عظیم بوده)

۲- واقع شدن نکره بعد از استفهام أله مع الله استفهام مبتدا

۳- نکره بعد از تفسیر واقع شود. ما صدیق لنا مبتدا

۴- مقدم شدن خبر (در صورتی که ظرف یا جار و مجرور باشد) بر مبتدای نکره فی قلوبهم مرض - لربنا هنید خبر مقدم - ظرف

۵- مبتدا دعایی باشد ← له (دعا) سلام عليك مبتدا دعایی

← علیه (تفین) ویل للمطعنین

۶- به واسطه اضافه شدن به نکره دیگر (الگریه معرفه اضافه شود دیگر نکره نسبت معرفه است)

عجل بر یزین صاحب مبتدا اضافه



Year: _____ Month: _____ Date: _____

Subject: _____

شرایط تخصیص مبتدا ← به واسطه عمومیت مبتدا (جمع و کل) كلّ النّیّار اجمعون
بشرا عمومیت دارد

بواسطه تصغیر مبتدا ← رحیل عندنا - کتب هذب احلامی

* گاهی خبر بر مبتدا مقدم می شود. زمانی که ظرف یا جار و مجرور باشد
لله المشرق والمغرب (می توان گفت: المشرق والمغرب لله)
خبر مقدم مبتدا

* جانیه است برای مبتدای واحد (یک مبتدا) چند خبر آورده شود.
الله سميع علم
مبتدا خبر خبر

* مبتدا ← صریح
مؤول به صریح
ان تصوموا خیر لکم
صیامکم خیر

اقسام خبر

مفرد ←

مستوف ←

علی عام

مفرد به مفعول مستوف می شود

علی است (شباع مفعول به مستوف)

غیر مفعول به مستوف هنا جدار

* مقصود از خبر مفرد این است که جمله نباشد (حتی الرجوع باشد)

جمله ←

اسمیه ←

الظلم مرتفعه و حنم (مرتفعه و حنم) جدا
خبر جمله اسمیه محلاً مرفوع

فعلیه ←

اللهم کبر و سمیت جدا
خبر جمله فعلیه محلاً مرفوع

شرطیه ←

زید ابن جانی عاقره جدا
خبر جمله شرطیه محلاً مرفوع

طرفیه (ظرف و جار و مجرور) الحمد لله - اللهم مع الصابرين

خبر جمله ظرفیه محلاً مرفوع

* توجه جمله بودن ظرف و جار و مجرور (متعلق ظرف) = هر ظرف و جار و مجروری

نیازمند متعلق که در حقیقت، عامل، آن متعلق است و چون اصل در عمل فعل است این جملات از باب فعلیه به حساب می آیند.

زید عنی الدار (زید استقر فی الدار بوده - در اصل استقر باید متعلق به معلول خبر باشد اما مجزوف است)

* اگر خبر از نوع جمله باشد باید دارای ضمیری باشد که به مبتدای برمی گردد.

بازر ← الظلم مردنعل و ضم
ضم جمله

مستتر ← العلم برقی الاعم
جمله

مقدر ← السن منوان بدرهم
من مقدر

انواع مبتدای ← اسمی العلم مفید

← وصفی: مبتدایی که مندالیه نسبت - صفی است که بعد از نفی یا استفهام واقع می شود - رفع می دهد اسم ظاهر یا ضمیر متصل را.

* منظور از صفت در اینجا صفت صریح است یعنی همان صفات (نه صفت کوی: موصوف صفت)

ما قائم زبان	أجالت أنت
مبتدای وصفی	مبتدای وصفی
فاعل برمی گردد به قائم	فاعل برمی گردد به جالس
جانشین خبر	جانشین خبر
اسم فاعل	اسم فاعل

ما مقدر أنت
مبتدای وصفی نایب فاعل برمی گردد به مقدر
اسم مفعول جانشین خبر

* در مبتدای وصفی نیاز به خبر نداریم و فاعل صفت می شود جانشین خبر و عارا از خبر بی نیازی می کند.

Year: Month: Date:

Subject: درین ۱۴

نواسخ : افعال یا حرفی که بر مبتدا و خبر داخل می شوند و مبتدا را به عنوان اسم خود، منصوب و خبر را به عنوان خبر خود، مرفوع می کنند.

چون بحث از مرفوعات است در باب نواسخ فقط مرفوعات نواسخ را بررسی می کنیم:

مرفوعات نواسخ:

* ۱- خبر حروف مشبیه بالفعل (حروف مشبیه بالفعل) ← دخول بر ← نصب به اسم
 (حروف مشبیه بالفعل: اِنَّ - اَنْ - اَنَّ - لَئِنْ - لَعَلَّ - لَئِنْ) ← رفع به خبر

اِنَّ اللّٰهَ عَادِلٌ
 اسم اِنَّ خبر اِنَّ مرفوع
 منصوب

این خبر بعد از دخول این حروف، مسند (محلوعاً به - حکم) است.

نکته حروف مشبیه بالفعل: جایز است خبر در حروف مشبیه مقدم بر اسم شود وقتی خبر ظرف یا جار و مجرور (شبه جمله) باشد.

اِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا
 خبر ظرف اسم اِنَّ منصوب
 محلاً مرفوع

* ۲- اسم افعال ناقصه (کان - صار - بات - أصبح - أضحى - ظل - أمسى -
 غدا - أضى - عاد - راح - فزال - فافتى - ما انفك
 طابرح - ما دام - ليس)

افعال ناقصه ← دخول بر مبدا و خبر ← **صیدا را به عنوان اسم رفع می دهند**
 خبر را به عنوان خبر نصب می دهند

کان رُبَّكَ رَصِيراً
 اسم کان خبر کان
 مرفوع منصوب

اسم بعد از دخول این افعال ، مسند الیه است .

* جواز تقدم خبر بر اسم افعال ناقصه در همه افعال **کان قائماً زبداً**
 خبر اسم

* جواز تقدم خبر بر ^{خود} افعال ناقصه (در همه افعال به غیر از افعالی که
 در ابتدای آنها (ما) و (ليس) آمده .
قائماً کان زبداً ✓
قائماً ما زال زبداً X غلط

* ۳- اسم حروف شبیه به لیں (اِنْ - ما - لا - لاَت)

حروف شبیه به لیں ← دخول بر مبداء و خبر ← مبداء را به عنوان اسم معرفه و خبر را به عنوان خبر منصوب می گویند

اسم بعد از دخول این ~~حروف~~ مند الیه است.

اِنَّ الْعَقْرُ عِبْدًا
اسم خبر

این اِنْ با این شرطیه فوق دارد اِنْ شرطیه بر فعل داخل می شود اما این اِنْ در اسم داخل می شود.

ما ← هم بر معرفه داخل می شود هم بر نکره **ما رتد عاتماً**
لا ← اسم و خبر هر دو باید نکره باشند وگرنه عملش باطل می شود.
لا ارجل ارجل منک

لاَت وقت النذاعة ← در اصل لاَت وقت و وقت النذاعة بوده که برای خبر مصافحه
بهرین از تکرار وقت حذف شده (اسم)

* ۴- خبر لای نفی جنس

لای نفی جنس ← دخول بر مبداء و خبر ← مبداء به عنوان اسم منصوب
خبر به عنوان خبر معرفه

لا ارجل قائم
اسم خبر

خبر مبداء دخول لا مند الیه است.

مفتول مطلق: مصدری که منصوب است و به معنای فعلی است که قبلاً آورده.

انواع مفتول مطلق: مؤکد ← برای تأکید (بعدها چیزی نیاید)

رَبَّانِ الْقُرْآنِ تَبَتُّلاً
فعل مفتول مطلق تأکیدی - منصوب

مبین ← نوعی ← برای بیان نوع (بعدها صفت یا مضاف الیه)

فَاصِحِرٌ صِدْرًا حَمِيلاً - الْفَرَصَةُ تَمْرٌ مَرَّ السَّيِّئِ
مفتول نوعی صفت مفتول مطلق نزعی

عددی ← برای بیان عدد

جَلَسَتْ حَلِيمَةً - جَلَسَتْ جَلَسَتْ - جَلَسَاتِ
مفتول مطلق عددی

تشخیص مفتول مطلق تأکیدی از بیانی: اگر بعد از مصدر، صفت یا مضاف الیه آمد، می شود بیانی و اگر نیامد می شود تأکیدی

نائب مفتول مطلق: آنچه مرادف مصدر است (هم معنای مصدر) در تأکیدی

قَعَدَتْ حَلُوسِيًّا
نائب مفتول مطلق تأکیدی

۲ آنچه ملاقحی با مصدر است در اشتقاق

تَبَتُّلٌ عَلَيْهِ تَبَتُّلًا (ب ت ت ل)

بَابُ تَقْوِيلٍ
نائب مفتول مطلق تأکیدی - باب تقوید

۳ آنچه اسم مصدر است. تَوْضَاتٌ وَوُجُودٌ
نائب مفتول مطلق تأکیدی

نائب مفتول مطلق تأکیدی



کای استفاده از مصدر باب تَقْوِيلٍ

از اسم مصدر استفاده کردن

۱ ← نائب مفعول مطلق (دائم الاضافه است) بعد از فعل عبارت از

لفظ فعل است.

فلا تَسِيلُوا حِلَّ الْمَيْلِ

نائب مفعول مطلق غیر مفعول

(در اصل باید المیل مفعول مطلق باشد اما قبل اجازه

نمی دهد)

۲ ← بعض (دائم الاضافه) نبت بعض الموم

نائب مفعول مطلق غیر مفعول

۳ ← أَيُّ (دائم الاضافه) جِئْتُ أَيُّ جَدِّ

۴ ← صفت بِرُّ أَحْسَنَ الرَّبِّ (بِرُّ أَحْسَنُ صفت بوده)

۵ ← اسم اشاره قَالَ ذَلِكَ الْقَوْلُ

۶ ← عدد جُلِدَ الْمَجْرِمُ عَشْرَ جَلَدَاتٍ

۷ ← عامل مفعول مطلق يَا فَعْلُ طَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَطْلِمًا
مفعول مطلق تأکیدی / عامل

۸ ← یا مصدر فَالَّذِينَ جَهِتُمْ جِهَاتِكُمْ جَزَاءً مَوْفُورًا
عامل / مفعول مطلق توعی

۹ ← یا وصف (اسم فاعل - اسم مفعول و مبالغه)



فَالَّذِينَ جَهِتُمْ جِهَاتِكُمْ جَزَاءً
عامل (اسم فاعل) / مفعول مطلق تأکیدی

حذف عامل مفعول مطلق ← جوازی: مثلاً برای قادم (کسی که نزد ما آمده)

می گویم: خبر مقدم

مفعول مطلق یعنی

* مفعول مطلق باید مصدر باشد در حالی

که خبر اسم تفضیل است (اخیر بوده)

اما مصدریت آن یا به اعتبار موصوف ^{مفرد}

است (یعنی قدوماً مذوف در قدمت قدوماً

خبر مقدم بوده و قدوماً مفعول مطلق بوده)

یا به اعتبار مضاف الیه (یعنی مقدم که خود

مصدر است و خبر به آن اضافه شده

قدمت خبر مقدم)

مفعول مطلق

و جویاً سماعاً: قاعده خاصی ندارد. در کلماتی مانند:

سقیماً (سَقَاكَ اللهُ سَقِيماً)

شكراً (شَكَرْتُ شَكَراً)

همراً

سبحان

معاذ

این کلمات مفعول مطلق هستند که عامل بارها حذف

شده

مفعول به : اسمی که واقع می شود بر آن فعل فاعل ضربت زیداً ضربت فعل زیداً مفعول به

تقدم مفعول به : اصل این است که فاعل مقدم بر مفعول باشد اما گاهی تقدم فاعل ممنوع است. بنا بر این مفعول مقدم می شود.

منوارد و جویبی تقدم مفعول بر فاعل
فعل ضمری دارد که به مفعول برمی گردد
ضربت زیداً غلاماً
ضربت فعل زیداً مفعول به غلاماً مفعول به

وقتی مفعول ضمیر متصل و فاعل اسم ظاهر باشد
ضربت زیداً
ضربت فعل زیداً مفعول به

وقتی فاعل محصور به الا یا انما باشد
ما ضربت عمراً الا زیداً - انما ضربت عمراً زیداً

حذف فاعل مفعول به : جوازاً : مثلاً در جواب استفهام
من ضربت زیداً

و جویب در مورد فاعل حذف می شود.
مورد سماعی - مورد قیاسی

حذف فاعل مفعول به : امری و نفسی (دع امری و نفسی)

سماعی
انحصوا خیراً لكم (انحصوا عن التلثیت و امصدوا خیراً لكم)
انحصوا فعل خیراً مفعول به

اهلاً وسهلاً (اتیت مکاناً اهلاً و اتیت مکاناً سهلاً)

حذف عامل قیاسی ← در باب تحذیر (عامل محذوف: اِتَّقَ - احْذَرُ - باعِدْ - حَبِّبْ)

تحذیر: یعنی اطاه کردن مخاطب بر یک امر یا پند تا از آن دوری کند.

در این باب در ۳ صورت عامل وجوباً محذوف است:

← اگر تحذیر به وسیله لفظ اِیَّا باشد

مثل: اِیَّاکَ وَالْاَسَدَ (ق. نَفْسُکَ مِنَ الْاَسَدِ)
مفعول مفعول

← وقتی محذومند (چیزی که باید از آن دوری کنیم) تکرار شده باشد

الطَّرِيقِ الطَّرِيقِ (اِتَّقِ الطَّرِيقِ الطَّرِيقِ)
مفعول مفعول

← وقتی محذومند معطوف علیه باشد

الَّذِیْ وَالْحَدَّاعِ (اِتَّقِ الَّذِیْ وَالْحَدَّاعِ)
مفعول مفعول

* در باب تحذیر، عامل، فعلی است که مناسب با تحذیر است.

۲ ← در باب اغراء (عامل محذوف: الزَّمْ - اَطْلُبْ - اِفْعَلْ)

اغراء: یعنی اطاه کردن مخاطب بر یک امر یا پندیده تا آن را انجام دهد

در این باب در ۲ صورت عامل حذف می شود:

← وقتی مغزئ به (چیزی که به آن دعوت می کنیم) تکرار شده باشد

الْاُدْبِ الْاُدْبِ (الزَّمِ الْاُدْبِ الْاُدْبِ)
مفعول برای فعل وجوباً محذوف

← وقتی مغزئ معطوف علیه باشد

الْجَدِّ وَالْعِزْمِ (الزَّمِ الْجَدِّ وَالْعِزْمِ)



* در این باب، عامل محذوف، فعلی است که مناسب با تشویق است

حرف عامل قیاسی ۳ در باب اختصاص (عامل محذوف: اخص - اعمنی)
 اختصاص: اسم ظاهر معرفه ای که بعد از ضمیر منفصل رفعت
 متکلم یا مخاطب (یعنی بعد از ضمیر غیر غائب) می آید
 و آن ضمیر را معرفی می کند.
 نحن الطلاب سقارنا البید (نحن بضم الطالاب...)

۴ در باب اشتغال

اشتغال: اسمی که عاملش پنجم و مقدر است - توسط فعل
 یا شبه فعلی که در جمله ذکر شده آن عامل مقدر تفسیر
 می شود. این فعل یا شبه فعل به جای عمل کردن در آن
 اسم عمل کرده یا اشتغال پیدا کرده به ضمیر یا متعلق آن اسم
 به گونه ای که اگر این فعل مذکور یا آنچه در معنای آن است
 را بر آن اسم مسلط کنیم آن را نصب می دهد.

زیداً ضربت^۱ - ضربت^۲ عامل محذوف

بضرب^۳
فعل محذوف

زیداً ضربت^۲ به عامل مقدر است: جاوزت^۱

از آنجایی که ضربت^۲ همیشه با حرف جر یا
 می آید پس ضربت^۲ زیداً غلط است و باید
 بگویم ضربت^۲ بزید^۱ در حالی که باید ضروب
 مترادف ضربت^۲ می آید یعنی جاوزت^۱
 (توضیح دقیقتر: امکان تسلط لفظی ضربت^۲ بر
 زیداً وجود ندارد چون ضربت^۲ متعلق به حرف جر
 است و متعدی به قسم نیست پس نمی تواند مستقیماً
 زیداً را نصب دهد یعنی بجای ضربت^۲ از
 مترادف آن یعنی جاوزت^۱ استفاده می کنیم.



زیداً ضریباً علامه \leftarrow عامل مقدس اُھنت است
 * امکان تسلط لفظ ضریب بر زیداً نیست چون مقصود،
 زدن نیست بنابراین فعلی که هم معنای ضریب علامه است
 را بر زید مسلط می کنیم و آن فعل اُھنت است
 (زدن علامه زید در واقع اُھانت به زید است)

حرف عامل قیاس \leftarrow در باب منادی (عامل محذوف: ادعو - اطلب - انادی)
 منادی: اسمی که دعوت (فراخوانده) می شود به واسطه یکی از
 حروف ندا (یا - ای - هیا - ای - اُ)
 یا عبداللہ مفعول برای فعل وجوباً محذوف
 جارثین فعل محذوف ادعو - اطلب - انادی

* گاهی حرف ندا از جمله حرف می شود مثل: یوسف اعرض عن هذا
 (حرف ندا بیافه اعا معلوم است منادی شده)

۱۵ اقسام و اعراب منادی \leftarrow مفرد معرفه (اسم معرفه ای که مضاف یا شبه مضاف نباشد)
 مثنی و جمع می تواند باشد
 ۱۰ مورد
 یا زید - یا زیدان - یا زیدون
 مثنی بر ضم مثنی بر الف مثنی بر واو
 محلاً منصوب برای فعل وجوباً محذوف
 اعراب: مثنی بر علامت رفع

۲ نکره مقصوده (اسم نکره ای که شخص معینی از آن شخص معین
 و مضاف و شبه مضاف نباشد)
 یا رجل - یا رجال
 اعراب: مثنی بر علامت رفع

۱ اقسام و اعراب منادی ۳ ← مضاف (اسمی که اضافه شده به جابعدش)

یا عبد اللہ
منادی مضاف (منصوب به فتحه)
(تسویں نمی گیرد)

اعراب : منصوب

۴ شب مضاف (اسمی که چیزی به آن متصل شده

با تمام معنایش و این اتصال یا از طریق عمل کردن
یا از طریق عطف حاصل شده (تسویں می گیرد)
یا ضاحکاً و جمعاً - یا محموداً فعلاً - یا ثلاثاً و ثلاثین
جلاً

اعراب : منصوب

۵ نکره غیر مقصوده (اسم جنسی که از آن خبر معینی

اراده نشده مانند قول خبر تا ابتدا که می گوید :
یا رجلاً خذ بیدی

منادی نکره غیر مقصوده - مفعول برای فعل محذوف - محلاً

اعراب : منصوب

* اعراب فتحه ای که به آن ها داده ایم بخاطر اِینادک

۲- مفعول بودن است.

ملامعات منادی اسم استغاثه : ندا کردن شخصی برای کمک به دیگری

یا لزید للمظلوم
مستغاث مستغاث له

و هوه استعمال مستغاث :

- ← همراه یا لام مقصوده چاره - یا لزید للمظلوم اعراب محذوف
- ← همراه یا الف اندر وصل به مابعد یا زیداً للمظلوم اعراب مستغاث
- ← همراه یا هاء سلت در هنگام وقف یا زیداه اعراب مستغاث

Year: Month: Date:

Subject:

* الرَّاسِمُ الِ دَارٍ رَا حَوَاهِمُ مَوْرِدِنَا قَرَارِ دِهَمِ، دَر مَذَكَّرِ اَز لَفْظِ اِرْهَا
و دَر مَوْنَتِ اَز لَفْظِ اَنْهَا اسْتَفَادَه مِي كَنِيْم (مَسْتَقِيْمًا مَنِي تَوَان حَرْفِ نَدَا
بِر سَرِيشِ اَوْرِد)

يا ايتها الرجل - يا ايتها المرأة
منادي منادي
نكرة مقصودة مثنى مقصودة

مثنى برضم محلا منصوب
تابع اى بدل
عطف بيان

* لَفْظِ جَلَالَةِ اللّهِ الرَّحِيْمِ دَارِى الِ اِسْتِ اَعَا اَز عَانُوْنِ فَوْقِ مَسْتَقِ اِسْتِ

يا الله

* دَر نَدَاىِ يَا اللّهِ مِي تَوَانِ يَاىِ نَدَا رَا حَرْفِ كَرْدُو دَر اَخْرِ عِمِ مَشْدُو مِي اَوْرِمِ

يا الله

منادي مقصود معرفة مثنى برضم محلا منصوب مفعول فعل خبر

لغات : ۲- تَرْخِيم : یعنی حرف آخر منادی جواری و برای کَحْفِيف يا فاطمۃ ۱ يا فاطمۃ ۲

نکته : در دادن حرکت بعد از حرف آخر حرکت اصلی خودش يا فاطمۃ ۱ يا فاطمۃ ۲ يا حارث يا حارث ۲

۳- نَذِب : اسم مذروب است که دلیل آن برای نوصه و زاری می کنند به خاطر اینکه درد و مصیبتی برای او وارد شده

مشترک بین منادی و نذب : يا حينا يا حينا

نکته : حرف نذای (یا) مشترک بین منادی و نذب (وا) اختصاص به نذب دارد

- ۱- به صورت منادی معمولی . حین ← وا حین
- ۲- به آخر آن الف الحاق کنیم در وصل . وا حینا
- ۳- به آخر آن الف و هاء حرکت الحاق کنیم در وقف . وا حیناه

مفعول غیر (یا ظرف) : اسمی که زمان و مکان وقوع فعل بر آن می دهد

مبهم : چیزی که حد معینی ندارد (ابتدا و انتهای مشخصی ندارد)
 عرب : منصوب به تقدیر فی ← منصوب به نزع حافظه (گرفتن جبردهنده)
 بعیش الدهر ← بعیش فی الدهر

① ظرف زمان اقسام و اعراب

محدود : چیزی که دارای حد معینی است (ابتدا و انتهای مشخصی دارد) لیلۃ - یوم - شهر - سنه

اعراب : منصوب به تقدیر فی ← منصوب به نزع حافظه

صدمت شهرًا → صدمت فی الشهر

ART
منصوب به تقدیر فی

جہات برتہ بہ اعام بہ خلف / فوق بہ جت - بہین

مبہم : بزوں حد معین مثل

ظرف مکان
اقسام و اعراب

اسماء مقادیر مکانیہ : میل - فرسخ - برد - علوہ

اعراب : منصوب بہ تقدیر فی ← منصوب بہ نزع حافظ

سیرت فرسفا → سیرت فی فرسخ

محدود : دارای حد معین مثل : البیت - المسجد

اعراب : منصوب بہ تقدیر فی نیستند بلکہ باید فی را با این اسما آورد

(مجرور بہ ملحوظ فی)

جلست فی المسجد

نیابت از ظرف : کہ چیز نایب ظرف است :

۱- مضاف الیہ ظرف
مشیت کل النہال
نایب ظرف و منصوب
مضاف الیہ و مجرور
کل دائم الاضافہ است

۲- چیزی کہ صفت برای ظرف باشد
نمت طویلاً → نمت زمتاً طویلاً
نایب ظرف و منصوب
صفت

سرت تلك الليلة

۳- اسم اشارہ

نایب ظرف
مشار الیہ
مشار الیہ
بدل
عطف بیان
در اعراب تابع اسم اشارہ

کہ ہمیشہ ظرف باشد

قرآن القرآن ثلاثین دقیقه
نایب ظرف
متمیز ظرف
عدد

۴- عدد

کہ اضافہ بہ ظرف شدہ باشد
استرحت ثلاثہ ایام

نایب
ظرف
اضافہ شدہ بہ ظرف

جئتک العدم الحاج

۵- مصدری کہ دارای معنای ظرفی است

در واقع بہ معنای مقدم (مکان)

نایب ظرف

Subject

مبصوبات

Date

مفعول له: چیزی که به خاطر (علت) فعلی که قبلاً آمد، واقع شده است. (بعد از فعل برای بیان علت)

منصوب

(اعراب: منصوب به تقدیر لام)

فقدت عن الحرب جيناً

ضربته تأديباً

للجين ← لام حذف شده (تدبیر)

للتأديب مجرور به لام تعلق

مجرور به لام

مفعول معه: چیزی که بعد از واو به معنای مع می آید برای مصاحبت و همراهی کردن با مفعول فعل

جاء البرد والجلباب سرت والجلب جئت انا وزيدا مع مع

عطف جائز است ← وجه ۲ هم عطف هم معیت

فعل انطی

حکم مفعول معه

جئت انا وزيدا عطف
جئت انا وزيدا معیت

- ۱- چون ضمیر متصل رفعی به واسطه ضمیر متصل رفعی تأکید شده و عطف جائز است.
- ۲- عطف اسم بر اسم جائز است اما عطف اسم بر فعل جائز نیست

عطف جائز نیست ← وجه دارد ← معیت جئت وزيدا معیت مفعول معه

عطف جائز است ← وجه دارد ← تقین عطف ما الزید و عمرو

فعل معنوی

عطف جائز نیست ← وجه دارد ← تقین نصب ما انت و عمرا؟

مالک و زیداً؟ ← علت عدم جواز عطف: چون عطف کردن بر ضمیر خبری

بدون تکرار حرف خبر جائز نیست.

عطف ← لفظی فعل جئت وزيدا
عطف ← معنی فعل انا مسافر الصبح
عطف ← عامل مفعول معه

معنایی ← ما استغوامیه ما انت وزيدا (ما تلون وزيدا) یعنی به تکرار خبر
كيف انت والسفر كيف تلون والسفر كيف انت والسفر

Subject

Date

حال: لفظی که دلالت دارد بر بیان هیئت و حالت فاعل یا مفعول یا هر دو هنگام صدور فعل

جائنی زیداً راكباً ضربتُ زیداً مسدوداً لقيتُ عمراً راكبين

فاعل حال مفعول حال فاعل مفعول حال از فاعل ت و مفعول عمراً

فاعل و مفعولی که صاحب حال قرار می گیرند (یعنی حال تکرارها واقع می شود) ۲ نوع هستند

۱. لفظی که ذکر لفظ (ملفوظ) حقیقی

۲. حقیقی

جائنی زیداً راكباً

ذوالحال لفظی حقیقی

حالی ← زید غنی الدار قائماً

تقدير: (استقر غنی الدار قائماً) فاعل هو متدر

ذوالحال لفظاً مجزوم، محلاً منصوب

معنوی ← هذا زید قائماً ← اشیر الیه قائماً

هذا علی شیخاً

اشیر الیه

نائب فاعل
ضم معناه
(ذوالحال)

آیا حال از مضاف الیه (یعنی مجزوم) واقع می شود؟

فقط در ۳ حالت

۱. وقتی مضاف جزئی از مضاف الیه باشد. اعجبینی وجهه هند را لبت

مضاف م. ۱. حال برای م. ۱. (هند)

جزئی از

۲. وقتی مضاف مانند جزئی از مضاف الیه باشد. افادنی كلام الواعظ زاجراً

مضاف م. ۱. حال برای م. ۱.

مانند جزئی از

۳. زمانی که مضاف عامل در حال باشد. اعجبینی مچی و زید راكباً

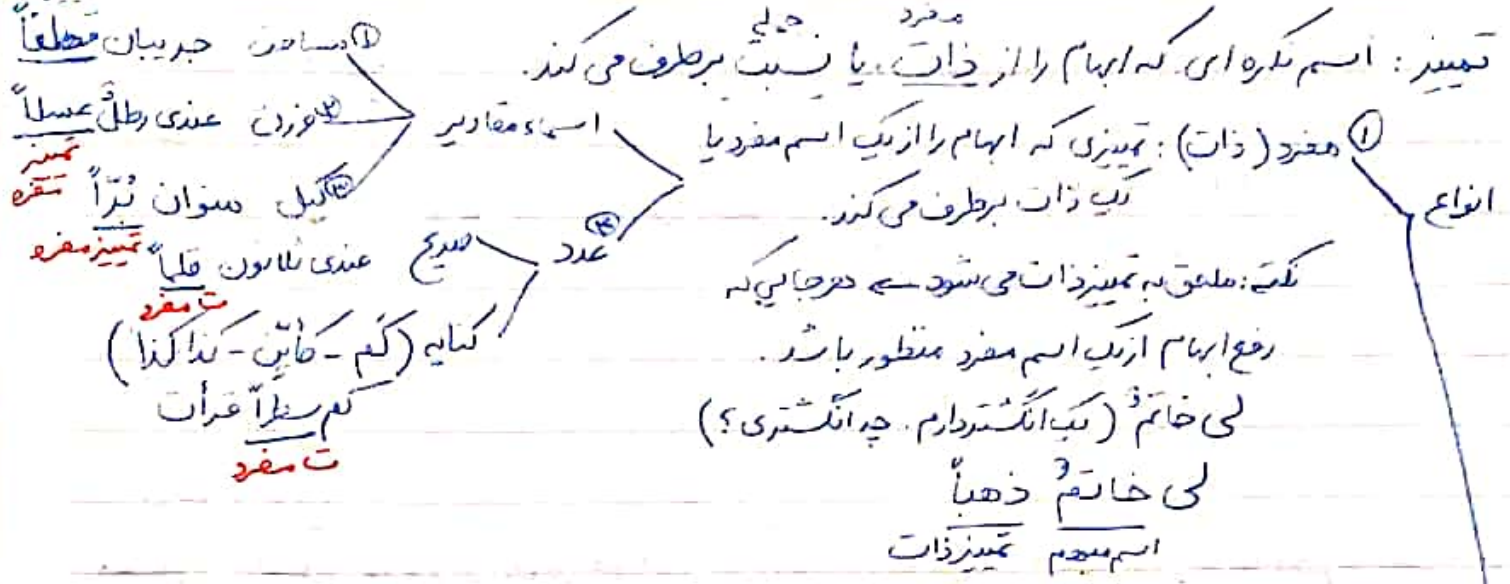
اسم فاعل م. ۱. حال برای زید

مضاف (فاعل برای اسم فاعل) م. ۲ *

۱. مچی و مضاف - در زید عمل کرده و زید (فاعل) را مجزوم کرده

۲. راكباً: حال از زید - عامل: مچی؛ چون هم در ذوالحال عمل کرده هم حال را منصوب کرده





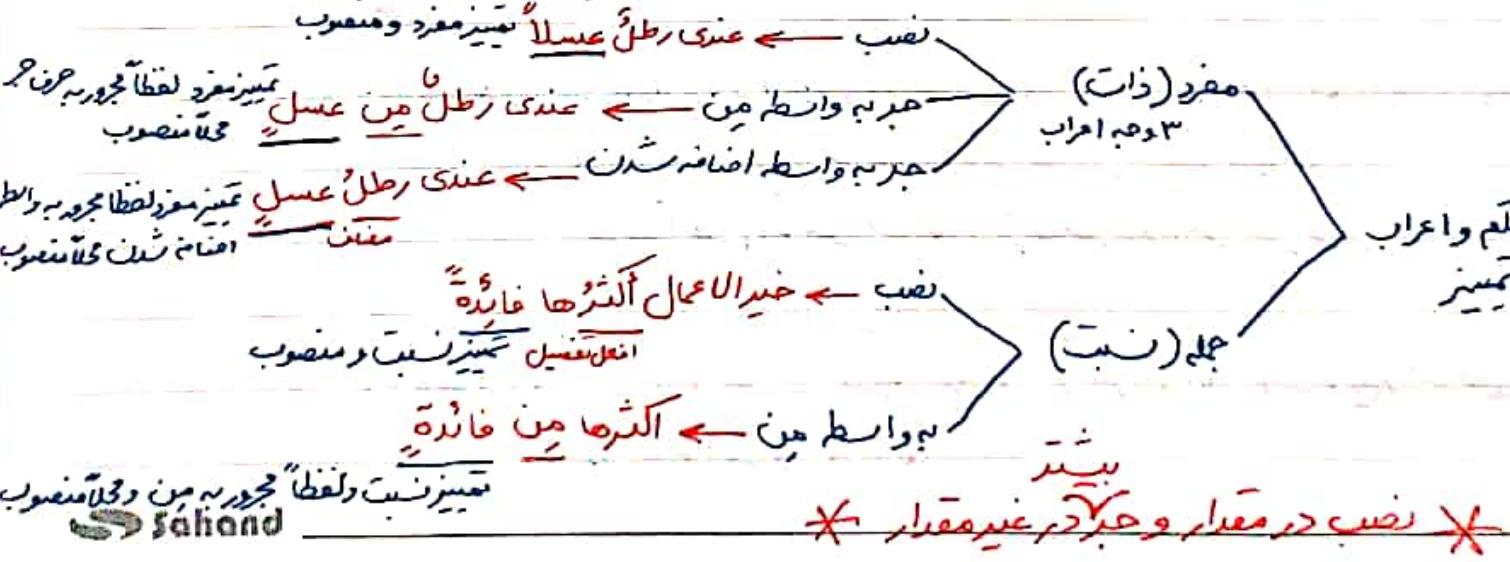
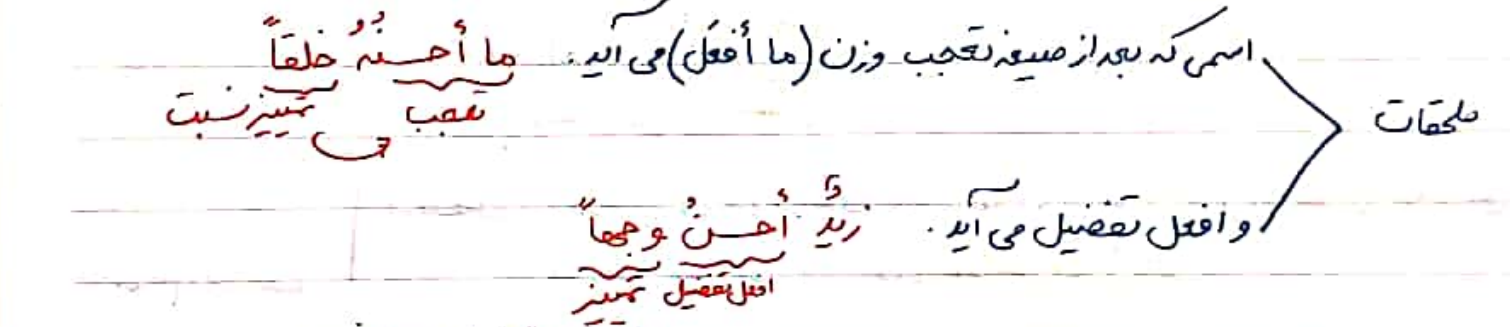
② نسبت (حمله): رفع ابهام از نسبتی که در کلام وجود دارد.

اشهر الناجر اماناً لا محالاً (نسبت شجرت به باجر داده شده و مهم است از چه لحاظ مشخص شده)

طیب التلمیذ خلقاً (نسبت پاک شدن به دانش آموز از چه لحاظ پاک شده؟)

تعیین نسبت

عطف به تمیز



مفرد: ذات و همان کلمه‌ی مهم عامل نصب تمیز است. عذری رطل^۶ عسلاً
 عامل تمیز
 فعل: استعمر التاجر اماناً
 عامل (منه) تمیز
 شبه فعل: زید طیب نفساً
 عامل (منه) تمیز

درس ۲۲

مستثنی: لفظی که بعد از اِلا و اخواتش می آید برای اینکه معلوم شود آنچه به ما قبلش نسبت داده شده به آن نسبت داده نمی شود.
 جاء القوم اِلا زیداً

مستثنی منه: لفظی که غالباً قبل از اِلا می آید و قرارت چیزی از آن استنا شود.
 ادوات استنا: تا + ملحقات (اِلا - غیر - سوی - خلا - عدا - حاشاً - لیس - لایون - لا سبباً - بئذ)
 ملحقات
 مستثنی: لفظی که بعد از اِلا می آید و از ما قبل استنا شده است.

ادوات
 جاء القوم اِلا زیداً
 مستثنی منه
 مستثنی

۱- منقول: آنچه خارج می شود از متعدد به وسیله اِلا و اخواتش (استثنایی که مستثنی از
 مستثنی منه است) جاء التلاميذ اِلا أخاك

۲- منقطع: آنچه بعد از اِلا و اخواتش می آید در حالی که خارج از متعدد نیست چون داخل
 در مستثنی منه نیست (استثنایی که مستثنی از مستثنی منه نیست)
 حضر القوم اِلا مواشيتهم (حاضر شده قوم بجز چهار یا پانسان)

۳- مفرغ: استثنایی که مستثنی منه آن محذوف و قبل از اِلا نفی - نهی و استفهام
 باشد. ما جاء اِلا زید

- ۱- نصب
 - ۲- هم ~~مستثنی~~ می تواند نصب بگیرد هم اعراب ما قبلش را (بدل از ما قبل)
 - ۳- بر حسب عوامل و نیاز جمله
 - ۴- خبر
- } اعراب مستثنی

- ① نصب :-
- ۱- زمانی که مستثنی بعد از الا در کلام تام (یعنی مستثنی منه موجود باشد) و موجب (یعنی نفی - نفی و استفهام نباشد) جاء القوم الا زیداً (جمله قبل الا تام و مثبت است)
 - ۲- در مستثنی منقطع جاء القوم الا هاراً
مستثنی منقطع و منصوب
 - ۳- زمانی که مستثنی بر مستثنی منه مقدم شود. ما جانی الا اخاك احد
مستثنی منصوب به الف مستثنی منه
 - ۴- مستثنی بعد از عدا و خلا جاء القوم خلا - عدا زیداً
 - ۵- وقتی مستثنی بعد از عدا - ما خلا - ليس ولا يكون بیاید. جانی القوم ما خلا زیداً

② جواز بدل از ما قبل و جواز نصب : وقتی ~~مستثنی~~ مستثنی بعد از الا در کلام تام و غیر موجب آمده باشد.
ما جانی احد الا زیداً - زید
مستثنی منه مستثنی

③ اعراب بر حسب عوامل و نیاز جمله : در استثنای مفعول یعنی مستثنی بعد از الا در کلام غیر موجب و مستثنی منه محذوف (نقاه فی کسب بینه جله قبل الابه فی نیاز داره)

- ما جانی الا زید ← ما جانی فعل است به فاعل نیاز دارد پس مستثنی فاعل و مرفوع می شود
- ما رأیت الا زیداً ← مفعول
- ما مدرت الا زید ← مجرور
- ما جاء الا راباً ← حال (نیاید مگر در حالی که سواره بود)
- ما ضربت زیداً الا تأدیاً ← مفعول له

Subject

Date

④ مشن مجرور: وقتی مشن بعد از غیر و سوی باشد (طبق تقاریر) و وقتی بعد از حاش (نقرا الشریح)

جاء القوم غیر - سوی - حاش زید

نکات: ۱- مربوط به غیر و سوی ← مانند مشن به الا هستند پس با توجه به انواع اعراب مشن، به غیر و سوی اعراب می دهیم (یعنی به جای غیر و سوی الای می گذاریم بعد نگاه می کنیم چه نوع مشن ای هست وجه اعرابی می گیریم. بعد به غیر و سوی آن اعراب را می دهیم چون غیر دائم الاضافه است و حرف بعدش را مجرور می کنند) اعراب غیر لفظی و اعراب سوی تقدیری

۲- غیر ← در اصل برای صفت و گاهی برای استسا به طار می رود.
الا ← در اصل برای استسا و گاهی به عنوان صفت

لَوْ كَانَ فِيهَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا ← غیر الله صفت
صفت برای الهه به معنی غیر الله

اسم لای نفی جنس
 مفرد نکره (یعنی مضاف و شبه مضاف نباشد) * ۱ اعراب مبین بر علامت نصب
 مضاف و نکره * ۲ اعراب لفظاً منصوب
 شبه مضاف * ۳ اعراب لفظاً منصوب

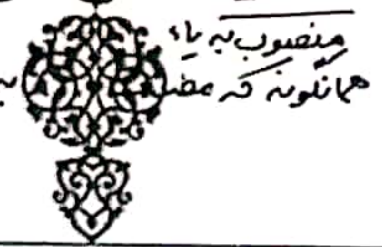
لا جاهلات حقرات
 مبین بر نکره
 (جمع مؤنث سالم فتحه من کثیر)

* ۱ لا رجل فی الدار مبین بر فتح
 لا رجال فی الدار مبین بر فتح
 لا رجلین فی الدار مبین بر یاء

* ۲ لا غلام رجل فی الدار لفظاً منصوب

لا عشرين درهماً فی البیت

* ۳ لا راكباً فرساً فی الطريق
 اسم فاعل مفعول



همانگونه که مضاف به مضاف الیه نیاز دارد، عدد به مبین نیاز دارد

۲۳

الدرس الثالث والعشرون

۱- حرف جر بر لا داخل نشود { اگر حرف جر داخل شود عملش ملغی (باطل می شود)
 ۲- اسم و خبر هر دو نکره
 ۳- بین لا و اسمش فاصله نشود { اگر این دو شرط نباشد

(ا) أن تليها نكرة مفردة، نحو: «لا رجل في الدار»؛
 (ب) أن تليها نكرة مضافة، نحو: «لا غلام رجل في الدار»؛
 (ج) أن يليها شبيهة بالمضاف، نحو: «لا راكباً فرساً في الطريق» و «لا عشرين درهماً في الكيس».

حکمه: و هو ان كان نكرة مفردة يُبنى على علامة النصب ك «الفتحة» كما مرأوا «الكسرة»،
 نحو: «لا جاهلات محترمات» أو «الياء»، نحو: «لا رجلين حاضران» و «لا مجتهدين محرومون».
 وإن كان نكرة مضافة أو شبيهة بالمضاف يُنصب دائماً كما مر.

مفرد متصل ببايد ۵ وجه ~~شماره~~ وجود دارد در اعراب:
 شروط عمل «لا»: ۱- فتح هر دو اسم (مبني بر فتح) لا حول ولا قوة الا بالله
 ۲- رفع هر دو اسم (مبني بر رفع) لا حول ولا قوة
 ۳- اولی فتح و دومی نصب (مبني بر فتح - منصوب) لا حول ولا قوة
 ۴- اولی فتح و دومی رفع (مبني بر فتح - مبني بر رفع) لا حول ولا قوة
 ۵- اولی رفع و دومی فتح (مبني بر رفع - مبني بر فتح) لا حول ولا قوة
 و عليه إن فقد الشرط الأول بطل عملها و خفض النكرة، فتقول: «جئت بلا زاد»، وإن فقد
 أحد الشرطين الأخيرين بطل عملها و لزم تكرار «لا» مع اسم آخر، فتقول: «لا زيد في الدار ولا عمرو» و «لا فيها رجل ولا امرأة».

حذف اسم ^{للعلية} _{باس}
 حذف خبر قالوا لا ضير انا الى ربنا...
 الأسفلة حذف اسم و خبر لا بخاطر قرينه
 ۱. ما الفرق بين خبر الأفعال الناقصة و خبر المبتدأ؟
 ۲. متى يجب نصب اسم «لا» الة، لنة، الجنس؟ مثل لذلك.

عروف التثنيه
بليس

١- إن خبيرش به واسطه الّا نقص نشود (خبير بعد از الّا نياد)

خبير بر اسم مقدم نشود

٢- ما خبير بعد از الّا نياد

خبير بر اسم مقدم نشود

بعدش الّا نياد

٣- لا خبير بعد از الّا نياد

خبير بر اسم مقدم نشود

اسميش معرفه بنايش

٤- لات اسم و خبرش هر دو از اسماء زمان

يا اسم يا خبر محذوف است

تلفح براي (ها): ١- غالباً بر خبرها ، باء زايده داخل مي
سند لفظاً مجرور و محلاً منصوب
٢- ما تا فتح مهمله (يعني عمل نکرده باشم) و بعدش
من جاره زايده بياد بعد از من جاره ← مبتدا
لفظاً مجرور محلاً مرفوع



مضاف الیه: در اسمی که نسبت داده می شود به سوی چیزی توراتوف جو
لفظاً صورت یزید ← در اصطلاح جار و مجرور
تقدیر غلام زید ← غلام زید

مضاف و مضاف الیه

اقسام اضافه

① معنوی (حقیقی - محض)

تعریف: مضاف صفتی که به معمولش اضافه شده نباشد.

دارای ۳ قسم است ← لامیه ← در تقدیر لام دارد. غلام زید ← غلام زید

کابیانیه ← در تقدیر مین دارد. خاتم فتنه ← خاتم مین فتنه

ناظرفیه ← در تقدیر فی دارد. صلاه اللیل ← صلاه فی اللیل

فایده اضافه معنوی: کسب تعریف: اگر مضاف به یک اسم معروفه اضافه شود

از آن کسب تعریف می کند. غلام زید

کسب تخصیص: اگر مضاف به یک اسم نکره اضافه شود

از آن کسب تخصیص می کند. غلام راجل

صفتی برای

۱) اضافه لفظیه (عجازی و غیر محضه) مضاف صفتی است که به معمولش اضافه شده باشد و در نیت و تقدیرش انقباض بین مضاف و مضاف الیه وجود دارد.

ضاربُ زید (ضاربُ زیداً) شاربُ العسل (شاربُ العسلِ)

اسم فاعل معمولش م اسم مبالغه معمولش م

مفعول به هر دو نام نفس جدا دارند م مفعول به برای شاربُ

مسروقُ المال (مسروقُ المالِ)

اسم مفعول معمولش م نائب فاعل

نفس اینها در همه معلوم مسروق

حنُّ الوجهِ (حنُّ الوجهِ)

صفت متبع معمولش م فاعل

(الترجمه لازم بدون جدا ش برای خودش نفس می گیرد)

اینها هم اضافه لفظی هستند به خلاف: کاتب القاصی - رفیق المدرسه - زید ناصر عمر و امین که معنوی هستند.

* نکته: در اضافه لفظیه در صورت اضافه شدن اسم فاعل و اسم مفعول به معمولش باید در معنای حال و استقبال باشند اما اگر نباشند معنوی هستند.

۱- زمانی که به معنای گذشته باشد. باری الوجود ← معنوی (باری اسم فاعل و صفت جذابت و بیام صفات ضرا ماضی هستند) باری من الوجود

۲- زمانی که به معنای استمر باشد. حامی العسیره ← معنوی حامی للعسیره

۳- رابطه بین صفت و معمول رابطه بین موصوف و موصوفه است. صفت باشد گویند کلام هستند. کاتب القاصی ← معنوی (کاتب القاصی)

رفیق فی المدرسه - ناصر لله

Subject

Date

فایده اضافه لفظیه ← کفیف در لفظ به واسطه حذف توفین و تون مشنی وضع

صفت برای نلو

رأیت رجلاً شارب العسل

نلو

صفت

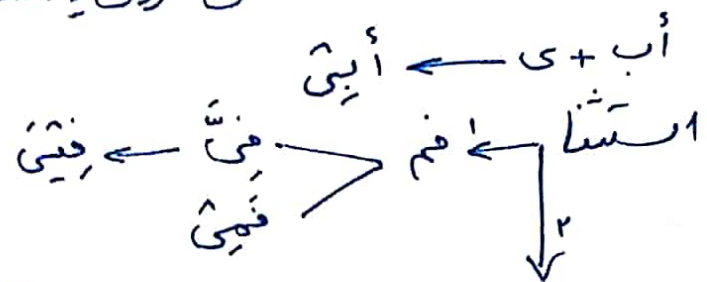
برای

در نیجه مضاف کسب تعریف نمی کند پس می تواند

احال ~~برای~~ قرار گیرد

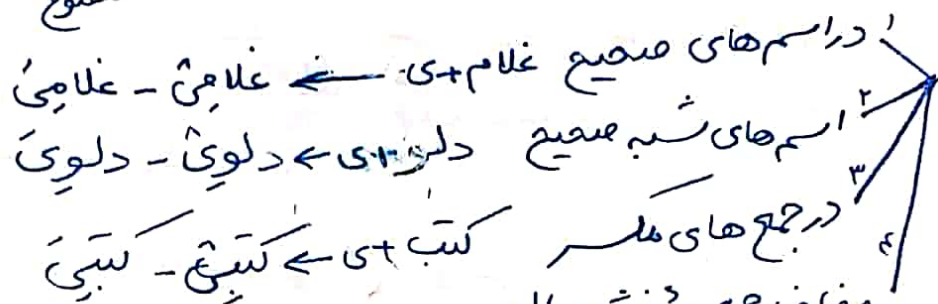
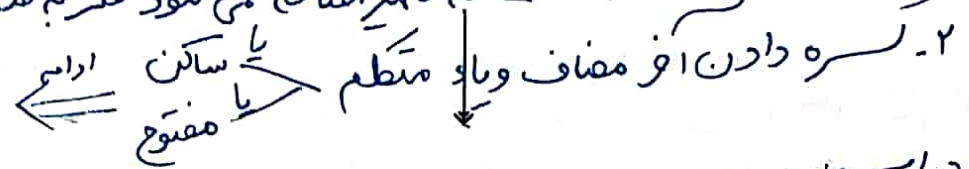
جاء زید مسروق المال

۱- کسه دادن آخر مضاف و سکن کردن یا مَنظَم ← در اسم های آب - اخ - عم - هن



عظام مضاف
به یا مَنظَم

ذو ← به ضمیر اضاف نمی شود مگر به صورت نادر در شعر: ذروه



❖ ۹۹ ❖

الدَّرْسُ السَّادِسُ وَالْعَشْرُونَ

۲۶

حکم المضاف إلى «ياء» المتكلم

إِعْلَمَنَّ أَنَّ لِلْمُضَافِ إِلَى «يَاءِ» الْمُتَكَلِّمِ أَحْكَامًا ثَلَاثَةً:

اعراب مضاف به یاء متکلم: تقدیری

۳- آکن کردن آخر مضاف و مفتوح کردن بیا منتظم

۱- در اسم های که الف معصومه دارند ← عما + ی ← عمای
و در اسم های مشی ← غلاما + ی ← غلامای

۲- در صورتی که آخر مضاف بیا ماقبل مکسور باشد (مثل اسم منقوص)
قاصی + ی ← قاصی

۳- اسم مشی در حالت نصب غلامی + ی ← غلامی (در اضافه ن حذف می شود)

۴- جمع مذکر سالم در حالت رفع مسلمو + ی ← مسلموی ^{قلب} _{واویم بیا} مسلمی

۵- مضاف جمع مذکر سالم در حالت نصب و جری باشد. مسلمین + ی ← مسلمی

الهدایة فی

توابع :
اعراب اسم های
معرّب

بِالاصالة: یعنی اعرابی که مستقیماً توسط عامل ایجاد شود. یعنی با داخل شدن عوامل
رفع، نصب و جر اسم، مرفوع، منصوب و مجرور می شود مستقیماً.

بالتبع: در اعراب تابع ما قبل خودش است. (به اسم اول متبوع) (بتبعیه شده) و به اسم دوم
تابع (بتبعیه نشده از اولی) می گویند. بنا بر این تابع، هر اسم دومی که بتبعیه می کند اولی را
در اعراب و اعراب داده می شود به همان چیزی که اولی معرب به آن یعنی همان عامل که
متبوع را اعراب داده سبب اعراب تابع هم می گردد.

جاء زید و عمرو
تابع از اول (زید)

نعت ← حقیقی: تابعی که دلالت بر معنایی که در متبوعش است دارد. رجل عالم - هذا ثوب ممزق
متبوع صفت برای
متبوع
صفت برای
متبوع

سببی: تابعی که دلالت بر معنایی که در متعلق متبوعش است دارد. رجل عالم ابوه
هذا ثوب ممزق اطرافه
متعلق متبوع
صفت برای
متعلق متبوع

باب منصف السابع والعشرون
(نعت)

اسم خصوصاً تابع و متبوع در نعت
متبوع: موصوف (منعوت)

❖ ۱۰۴ ❖

در بیان صفت نیت چون خودش از همه معروف تر است پس نه توصیف نمی شود نه صفت

نعت برای ذم

و للذم، نحو: «أعوذ بالله من الشيطان الرجيم»

و للتأكيد، نحو قوله تعالى: ﴿فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ نَفْخَةٌ وَاحِدَةٌ﴾^۱

نعت تأكيد

تنبيهات:

۱. إن النكرة توصف بالجملة الخبرية [لا الإنشائية]، نحو: «مررتُ برجلٍ أبوه قائمٌ» أو «قام

أبوه».

اعراب جمله همیشه محلی است

۲. [إن الجملة إن وقعت بعد المعرفة وَوَصَّحَتْهَا فَهِيَ فِي مَحَلِّ نَصْبٍ عَلَى الْحَالِ، نحو: «مررتُ

بزيدٍ وَهُوَ رَاكِبٌ» وَبَعْدَ النَّكْرَةِ الْخَالِصَةِ فَعَلَى النَّعْتِ كَمَا مَرَّ وَبَعْدَ النَّكْرَةِ الْمُخَصَّصَةِ يَحْتَمِلُ

الْحَالِ أَوِ النَّعْتِ، نحو: «رَأَيْتُ رَجُلًا كَرِيمًا أَنْفَقَ مَالَهُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ».

۳. (الضمير لا يُوصَفُ وَلا يُوصَفُ بِهِ. أَفْعَلِيهِ يُخْمَلُ مِثْلَ قَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ

الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾ عَلَى الْبَدَلِ لا الوصف، لجواز إبدال الاسم الظاهر من الضمير وعدم بدل

جواز الوصف منه. وَلا يُسْمَعُ لِمِثْلٍ: «رَأَيْتُ أَخَاكَ آتِيًا» عَنِ الْكَلَامِ الْعَرَبِيِّ الْفَصِيحِ نَظِيرًا فَلَا

يُغْرَبُ «آتِيًا» فِي مِثْلِهِ بَدَلًا وَلا وَصْفًا.

الا لله همان هو و هو همان اله است. اما چون ضمیر صفت نمی شود، بدل است.

الأسئلة مثل: سيد الشهداء امام حسين كه سيد الشهداء همان حسين و حسين سيد الشهداء

۱. عرف التابع و اذكر أقسامه. لا اله الا هو العزيز الحكيم

۲. اذكر تعريف النعت و بين أقسامه. در عمل ابدال است مستثنى متصل غیر موجب

۳. فیم يتبع النعت الحقيقي منعوته؟ *۲ جواز نصب همیشه چون ضمیر فعلی است

۴. متى يكون النعت السببي كالنعت الحقيقي في التبعية؟ پس هو بدل است

۵. ما هي فوائد النعت؟ اشرح ذلك بأمثلة مفيدة.

۶. ما المراد من قوله: «الضمير لا يُوصَفُ وَلا يُوصَفُ بِهِ»؟

۳ * در عربی تنبيه شده كه آياه بيايد. در هدایم نه وصف است نه بدل

در مبادی بدل است

۱. الحاقه / ۱۳

۲. آل عمران / ۶. اسم ظاهر بدل می شود ولی صفت نمی شود

به واسطه ضمیر

۳ * التواریخ فی النعت

۱. الحاقه / ۱۳

۲. آل عمران / ۶. اسم ظاهر بدل می شود ولی صفت نمی شود

به واسطه ضمیر

عطف به حرف
عطف نسق

تعريف: هر تا يعنى كه نسبت داده مى شود به سويش آنچه نسبت داده شده به متبوعش به گونه اى كه هم تابع هم متبوع مقصود اين نسبت هستند. جاء زيد و عمرو

معطوف عليه معطوف

شرط عطف: بكن از حروف عطف مثل واو - فاء - ثم - ... واطرفه قرار گيرد بين تابع (معطوف) و متبوع (معطوف عليه)

ضابطه و قانون عطف نسق: اين است كه بتوان معطوف را به جاي معطوف عليه قرار داد.

عطف به ضمير مرفوعى ← فقط در صورت تاكيد شدن ضمير متصل به واطرفه ضمير متصل يا به واطرفه فاصلي شدن امكان دارد. ضربتُ انا و زيد - ضربتُ اليوم و زيد

اصنام عطف
عطف

عطف بر ضمير مجرورى ← فقط در صورتى امكان دارد كه حرف جبر در معطوف نيز تكرر شود مرتب ب و بزيد

عطف كردن بر ۲ معمولى كه عاملشان مختلف است ← در صورتى جايز است كه معطوف عليه، مجرور مقدم بر مرفوع و معطوف هم هيئتاً باشد.

❖ ۱۰۹ ❖

الدرس الثامن و العشرون

درس ۲۸

* في الدار زيد و الحجر عمرو
دار عامل جبر عامل رفع زيد ابتدائيت (مبتدا)

۲. العطف بالحروف

تعريفه: وهو تابع يُنسبُ إليه ما نُسبَ إلى متبوعه و كلاهما مقصودان بتلك النسبة و يُستى عطف النسق أيضاً. * في الدار زيد ← معطوف عليه ← مجرور مقدم بر مرفوع (في) الحجر عمرو ← معطوف ← مجرور مقدم بر مرفوع شرطه: [و هو] أن يتوسط بينه و بين متبوعه أحد حروف العطف - و سيأتي ذكرها في القسم

الثالث - نحو: «قام زيد و عمرو». معطوف در علم معطوف عليه است يعنى الراوى صفت باشد و هم هيئتاً باشد و اعلم أن المعطوف في حكم المعطوف عليه، أعني إذا كان الأول صفة أو خبراً أو صلة أو حالاً فالثاني كذلك.

والضابطة فيه: أنه إن كان يجوز أن يُقامَ المعطوفُ مقامَ المعطوفِ عليه جاز العطفُ و حيثُ

يَسْجُدُونَ (آل عمران / ۱۱۳)

اعراب (رفع نصب جبر)
جنس (مذكر - مؤنث)
تعريف و تنكير
عدد (مفرد - مثنى - جمع)

موارد تبعیت تابع
از متبوع در نعت

در نعت حقیقی: تابع در ۱۵ مورد
از متبوع تبعیت می کنند

در نعت نسبی

یا در بردارنده ضمیر منقوت است ← همان در نعت حقیقی در تبعیت
الرجال اللزائم (مرد و مردفوع - مثنی - معرفه به ال - م)

صفت برای
معلق متبوع

عدد ← همیشه مفرد

یا در بردارنده ضمیر منقوت نیست ← در

الرجال الفاضلة (همی)
أُمَّه

جنس ← از ما بعد تبعیت می کنند

تعريف و تنكير ← از ما قبل تبعیت می کنند

اعراب ← از ما قبل " "

فایده نعت (اصلی)

اگر نعت و منقوت هر دو نکره باشند ← سبب تخصیص می شود. رجل عالم
الر " " " " معرفه باشند ← سبب توضیح می شود. زید العالم

فایده فرعی نعت

گاهی برای مجرد مدح بسم الله الرحمن الرحيم (الرحمن الرحيم اینها برای مدح آمده)
گاهی برای ذم اعوذ بالله من الشيطان الرجيم هم تخصیص هم ذم
گاهی برای تأکید تفعیله واحده

(یعنی علاوه بر فایده اصلی فایده فرعی هم دارد.)

ضمیر نه انسانی
جعل بعد از اسم
ترجمی که توضیح می دهد
آن اسم را

معرفة ← جعل بعد از اسم معرفة ← حال برای اسم معرفة جاء زید وهو را کتب
نکره حاله و کتب ← جعل می شود صفت. رأیت شیفاً جعلت محبت
هم جعل می تواند حال باشد
نکره
نکره
نکره

هم می تواند صفت برای ما قبل باشد.
رأیت رجلاً كريماً اتقوا حاله
هم حال - صفت *

* اگر معنی (در حالی که) بدهد ، می شود حال
الر معنی (که) بدهد ، می شود صفت

الثاني: إذا عَطِفَ على الضمير المجرور تَجِبَ إعادةُ حرفِ الجرِّ في المعطوف، نحو: «مررتُ بِكَ
بزيدٍ». أ الحرف خبر در معطوف نَباشد می شود مفعول معه

الثالث: العطف على معمولي عامليْن مختلفيْن جائزٌ إذا كان المعطوف عليه مجروراً مقدماً على
المفعول، والمعطوف كذلك، نحو: «في الدارِ زيدٌ والحُجرةِ عمروٌ».

الأسئلة

تأكيد - تعريف

هنا بعض دلالات بر تقرير وتثبيت متبوع خود دارد در آن چیزی که نسبت شده به متبوع جاء زيد نفسه

فمنجد الملائكة لهم

دالات دارد بر شمول حتم برای جميع افراد متبوع

لفظي: با تکرار لفظ اول جاء جاء زيد / جاء زيد زيد

اقسام تاکید

معنوي: برای تاکید معنوي از الفاظ معين استفاده می شود:

ادام

در این مورد

۱- النفس وعينه - برای تاکید مشي هر ۳ بقره رو فت. با تفسير صيغه ضمير

جاء زيد نفسه (عينه) - جاء زيدان نفسا هما - انفسهما (عينهما) - جاء تني الخندان انفسا

اسم اختصاصي تابع ومتبوع در تاکید: تابع - مؤنث و متبوع - مؤنث

۲- صلا و صلاتا - فقط در تاني اسم مشي (صلا برای مذکر و صلاتا برای مؤنث) قام الرجلان صلاهما - قامت المهران صلاتاها

۳- جميع - كل - عامه - برای هر تکرار مشي و با تفسير ضمير اشقيت العبد صلا - جاني القوم طهم

الدرس التاسع والعشرون ٢٩

اقسام توكيد ٢. التاكيد

تعريفه: وهو تابع يدل على تقرير المتبوع فيما نسبت إليه، نحو: «جاني زيد نفسه» أو يدل على شمول الحكم لكل أفراد المتبوع، نحو قوله تعالى: «فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ» أقسامه: التأكيد على قسطين:

- لفظي: وهو تكرير اللفظ الأول بعينه، نحو: «جاء جاء زيد» و «قام قام»
- معنوي: وهو بالفاظ معدودة وهي:
 - «النفس» و «العين» للواحد والمثنى والجمع باختلاف العدد للسكوة: «جاني زيد نفسه» و «الزيدان أنفسهما أو نفسيهما» وكذلك عيئنه وأعيئنها أو عيئانها وأعيئتهم.
 - و للمؤنث، نحو: «جائتني هند نفسيها» و «الهندان أنفسهما أو نفسيهما» كذا عيئها وأعيئها أو عيئانها وأعيئهن.

١. آخر / ٣٠.

٢. إن المؤكد بالنفس و العين إن كان مشي فالأحسن أن نجمعهما و قد يجوز أن

تأكيد - تعريف
هنا بعض دلالات بر تقرير وتثبيت متبوع خود دارد در آن چیزی که نسبت شده به متبوع
فمنجد الملائكة لهم
دالات دارد بر شمول حتم برای جميع افراد متبوع
لفظي: با تکرار لفظ اول جاء جاء زيد / جاء زيد زيد
اقسام تاکید
معنوي: برای تاکید معنوي از الفاظ معين استفاده می شود:
۱- النفس وعينه - برای تاکید مشي هر ۳ بقره رو فت. با تفسير صيغه ضمير
جاء زيد نفسه (عينه) - جاء زيدان نفسا هما - انفسهما (عينهما) - جاء تني الخندان انفسا
اسم اختصاصي تابع ومتبوع در تاکید: تابع - مؤنث و متبوع - مؤنث
۲- صلا و صلاتا - فقط در تاني اسم مشي (صلا برای مذکر و صلاتا برای مؤنث) قام الرجلان صلاهما - قامت المهران صلاتاها
۳- جميع - كل - عامه - برای هر تکرار مشي و با تفسير ضمير اشقيت العبد صلا - جاني القوم طهم
الدرس التاسع والعشرون ٢٩
اقسام توكيد ٢. التاكيد
تعريفه: وهو تابع يدل على تقرير المتبوع فيما نسبت إليه، نحو: «جاني زيد نفسه» أو يدل على شمول الحكم لكل أفراد المتبوع، نحو قوله تعالى: «فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ» أقسامه: التأكيد على قسطين:
١. لفظي: وهو تكرير اللفظ الأول بعينه، نحو: «جاء جاء زيد» و «قام قام»
٢. معنوي: وهو بالفاظ معدودة وهي:
أ. «النفس» و «العين» للواحد والمثنى والجمع باختلاف العدد للسكوة: «جاني زيد نفسه» و «الزيدان أنفسهما أو نفسيهما» وكذلك عيئنه وأعيئنها أو عيئانها وأعيئتهم.
ب. و للمؤنث، نحو: «جائتني هند نفسيها» و «الهندان أنفسهما أو نفسيهما» كذا عيئها وأعيئها أو عيئانها وأعيئهن.
١. آخر / ٣٠.
٢. إن المؤكد بالنفس و العين إن كان مشي فالأحسن أن نجمعهما و قد يجوز أن

العاطف أجمع - أبتغ - أبتغ - أبتغ ← درهم غير از مشن. این گروه نیاز به ضمیر موكد دارند فقط بتغير صيغة انجاس می شود.

شتریت العبد أجمع / جائتی القوم أجمعون / رأیت القوم أجمعین / النساء جمع / الجارية جمعاء

ب) «كلا» و «كلتا» للمثنى خاصة، نحو: «قام الرجلان كلاهما» و «قامت المرأتان كلاهما».

ج) «كل» [و «جميع» و «عاقبة»] لغير المثنى باختلاف الضمير، نحو: «اشتریت العبد كله أو جمیعہ أو عاقبته» و «جائتی القوم كلهم أو جميعهم أو عاقبتهم» و «اشتریت الجارية كلها أو جميعها أو عاقبتها» و «جائتی النساء كلهن أو جميعهن أو عاقبتهن».

تیسید: اعلم أنه يجب أن يتصل بهذه الألفاظ ضمير مطابق للمؤكد كما رأيت؛ فعليه «جميعاً» في قوله تعالى: «...إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا...» ليس تأكيداً بل حالاً بمعنى «مجموعاً». ^{اسم مفعول}

د) «أجمع» و «أكتع» و «أبتغ» و «أبتصع» لغير المثنى باختلاف الصيغة، نحو: «اشتریت العبد أجمع. أكتع. أبتغ. أبتصع» و «جائتی القوم أجمعون، أكتعون، أبتغون، أبتصعون» و «اشتریت الجارية جمعاء، كنعاء، بئعاء، بضعاء» و «قامت النساء جمع، كتع، بتع، بضع».

❖ ۱۱۲ ❖

أحكام التأكيد العنوي:

بازر - مقرر

۱. إذا أردت تأكيد الضمير [المرفوع] المتصل بـ «النفس» و «العين» يجب تأكيده بضمير مرفوع منفصل، نحو: «ضربت أنت نفسك» [و «إضربت أنت نفسك» بخلاف «القوم جاءوا كلهم» و «أكرمك نفسك» و «مررت بك نفسك» فإنه لا يجب الفصل بضمير مرفوع منفصل فيها]. * قوم يومئذ يلبس كلهم جوارحهم

۲. ولا يؤكد بـ «كل» و «أجمع» إلا ما له أجزاء يصح افتراقها جأك «القوم» أو حكماً كما تقول: «اشتریت العبد كله» ولا تقول: «أكرمك العبد كله» وتقول: «قرأت الكتاب كله» ولا تقول: «اشتریت الكتاب كله». * العبد رو مثلاً بضعش حال بكنه و بضعش حال بكنه

۳. إن «أكتع» و «أبتغ» و «أبتصع» أتباع لـ «أجمع» إذ ليس لها معنى بدونها، ولا يجوز تقديمها على «أجمع» ولا يجوز ذكرها بدونها.

۴. قد يُعجز «النفس» و «العين» بـ «الباء» الزائدة، نحو: «زارنا الأمير بنفسه أو بعينه»، وهما حينئذ يكونان مجرورين لفظاً و مُعزَّين بإعراب التبوع محلاً. ^{لفظ مجرور} ^{محلاً مرفوع} ^{متبوع}

الباب الأول: باب الاسم، المعربات، المقدمة

اعضای تأکید معنوی:

۱- الکریمون بک ضمیر متصل رفعی (بارز - مستتر) را تأکید معنوی کنیم به واسطه لفظ نفس و عین،

ابتدا باید ضمیر متصل رفعی را به واسطه ضمیر منفصل رفعی تأکید کنیم و بعد به واسطه نفس و عین تأکید کنیم. اضرب أنت و نفس
ضمیر انت مستتر

جاءوا کلهم ← تأکید به واسطه لفظ کل است نه نفس و عین، پس به واسطه ضمیر منفصل

تأکید شده

الکریمک نفسک ← چون تأکید از ضمیر نصبی است (ک) بیرون به واسطه ضمیر منفصل تأکید شده
مدرتک بک نفسک ← چون تأکید از ضمیر جوی است. پس " "

حقیق جاء العوم کلهم
اجزای حقیقی
اشتریت العبد کلهم
حلی

کل و اجمع ← فقط برای تأکید چیزی بجای روزی روزگه دارای اجزا باشد
حقیق بنده ای را جزء جزء خرید ← حلی

الکریمت العبد کلهم X غلط است چون همیشه بخش بخش کسی را کرام کرد. مثلاً دست و پاییار
الکرام کنیم

اشتریت الكتاب کلهم X چون همیشه چند صفحه از کتاب را خرید و تقبیش را دخی
قمرات الكتاب کلهم ✓ چون همیشه چند " " " " خواند " " " "

المعجمة

بدل: تابع که نسبت داده شده به آن آنچه نسبت داده شده به متبوعش اما مقصودها از نسبت، تابع است نه متبوع. اسم مخصوص تابع: بدل - اسم مخصوص متبوع: مبدل منه

اقسام بدل

- ۱- بدل از صل ← بدلی که معنا و مدلولش همان معنا و مدلول متبوع است. (مثل متبوع) جاشنی زید اخوک ← زید همان اخوک (برادر) و برادر همان زید
- ۲- بدل جزه (بعض از صل) ← بدلی که معنا و مدلولش جزئی از معنا و مدلول متبوع است ضدبت زید ابراهیم ← سر جزئی از زید است.
- ۳- اشتغال ← بدلی که معنا و مدلولش، متعلق متبوع است. اعجبنی عمرو علمه ← علم متعلق به عمر است اما جزئی از عمر

۴- مبالغه ← بدلی که معنا و مدلولش مخالف با متبوع است. سبق لسان سبب غلط شده. جاشنی زید جعفر

(ب) بیان: بدلی که قصد متبوع داشته اما بعد روشن می کند. ذهب زید الی المدرسه السوق بدل غلط (یعنی بدل از چیزی و هدف غلط یعنی اشتباهش را بچندان می کند. (قصدش قابل توجه)

الدرس الثلاثون

(ج) اضراب: بدلی که آنچه قصد شده هر یک از عدل و مبدل منه باشد صریح است. ۴. البدل جیبی قمر شمس (شمس بدل از قمر است اما هر کدام قصد شوند مقصودها تعریفه: و هو تابع ینسب الیه ما ینسب الی متبوعه و هو المقصود بالنسبة دون متبوعه. (شده) اقسامه: و هی اربعة:

ب) بدل النسيان: وهو ما إذا قصد المبدل منه فتبتين بعد ذكره فساد قصده، نحو: «ذَهَبَ زَيْدٌ إِلَى الْمَدْرَسَةِ السُّوْقِيَّةِ»؛

ج) بدل الإضراب: وهو ما إذا قصد كل واحد من المبدل منه والبدل صحيحاً ويسمى أيضاً ببدل البداء، نحو: «حَبِيبِي قَمْرٌ شَمْسِيٌّ».

بدل بداء (روشن کننده)

تشبيه: يلحق ببدل الكل من الكل بدل التفصيل وهو الذي فَصَّلَ ما قبله، نحو: «الاسم على فئتين منصرف وغير منصرف» ويجوز فيه الإتيان على الأصل، والرفع على تقدير المبتدأ أي:

لما منصرف وغير منصرف والنصب على المفعولية بتقدير «أعني» أي: أعني منصرفاً وغير منصرفاً

بدل الكل من الكل **بدل منه**

تتمة: البدل إن كان نكرة عن معرفة يجب نعتة، نحو قوله تعالى: «كَلَّا لَئِن لَّمْ يَنْتَه لِنَنْسِفْكَ بِالْأَنْصَابِ» فأنصبه نكبة خاطئة لهم لا يجب ذلك في عكسه، نحو قوله تعالى: «... وَأَنْتَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ صِرَاطِ اللَّهِ...» ولا في المتجانسين من حيث التعريف والتكبير، نحو: «رَأَيْتَ رَجُلًا غُلَامًا» و«رَأَيْتَ زَيْدًا أَخَاكَ».

❖ ١١٧ ❖
من خوار
صفت

بالتأنيب: فأنصبه نكبة خاطئة لهم لا يجب ذلك في عكسه، نحو قوله تعالى: «... وَأَنْتَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ صِرَاطِ اللَّهِ...» ولا في المتجانسين من حيث التعريف والتكبير، نحو: «رَأَيْتَ رَجُلًا غُلَامًا» و«رَأَيْتَ زَيْدًا أَخَاكَ».

فقط در صورتی که عیدل منه معرفه و بدل نکره باشد ← واجب است صفت برای

هـ. **عطف البيان**
تعريفه: وهو تابع غير صفة يوضح متبوعه وهو أشهر اسميه، نحو: قال أبو الحسن علي بن الحسين: «قَدَّرَ الرَّجُلُ عَلَى قَدْرِ هِمَّتِهِ» [و يجب أن يطابق متبوعه في أربعة من عشرة أشياء، كالتعريف الحقيقي].

ثم اعلّم أنه كل ما صلح أن يكون عطف البيان صلح أن يكون بدل الكل من الكل. وقد يتيسر بالبدل لفظاً، مثل: [«رَأَيْتَ الْقَاتِلَ الرَّجُلَ خَالِدًا» ف«خالد» عطف بيان لـ «الرجل» لا لما يبدل لأن البدل في نية إحلاله محل المبدل منه وهو هنا ممتنع فلا يجوز «رَأَيْتَ الْقَاتِلَ خَالِدًا» لعدم جواز إضافة المعرّف باللام إلى الخالي منها. وهكذا قول الشاعر:

هم ال داسدها

البيان الأول: باب الاسم

أنا ابن البكر بشر ← اسم فاقد الـ بـ الـ دار إضافة من سود.

عَلَيْهِ الظَّيْرُ تَرْقُبُهُ وَقُوْعاً (٣)

عطف بسالي

أنا ابن التارك البكري بشر

مبتوع

[تنبيه: إذا وقع الاسم المعرف باللام بعد «أى» الندائية يُعْرَبُ عطف بيان أو يدل الكل الكَلَّ إن كان جامداً، نحو قوله تعالى: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ وَنَعْتاً إِنْ كَانُ مَشْتَقاً، نحو قوله تعالى: ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ﴾.]

عطف بيان - بدل من أصل تبارك أي

مشتق (فعل)

صفت لبره أي

الأسئلة

١. عطف باللام

بدل تفصیل: ہر چیز کی توضیح و تفصیل می دهد ماقبل خود را.
ملحق می شود به بدل کل از کل

الکلمة علی ثلاثة انواع: اسم وفعل وحرف **الکریم** **والذکی** ← **اباک** **واؤمک**

اعراب بدل تفصیل

- ← ۱- تبعیت از ماقبل
- ← ۲- جنس برای مبتدای محذوف
- ← ۳- مفعول برای فعل اُعنی (محذوف است. معنی یعنی می دهد).

❖ ۱۲۰ ❖

عطف بیان: تابعی غیر منفی (مشق نیت جاعد است) که توضیح می دهد متبوعش را روشن تر

و واضح تر از متبوع است. قال ابو الحسن علی عطف بیان که روشن تر از ابو الحسن است.

~~عطف~~

متبوع

قال ابو حفص عمر

عطف بیان

عرب
لنواب
جنس
تقریب و تسلیم

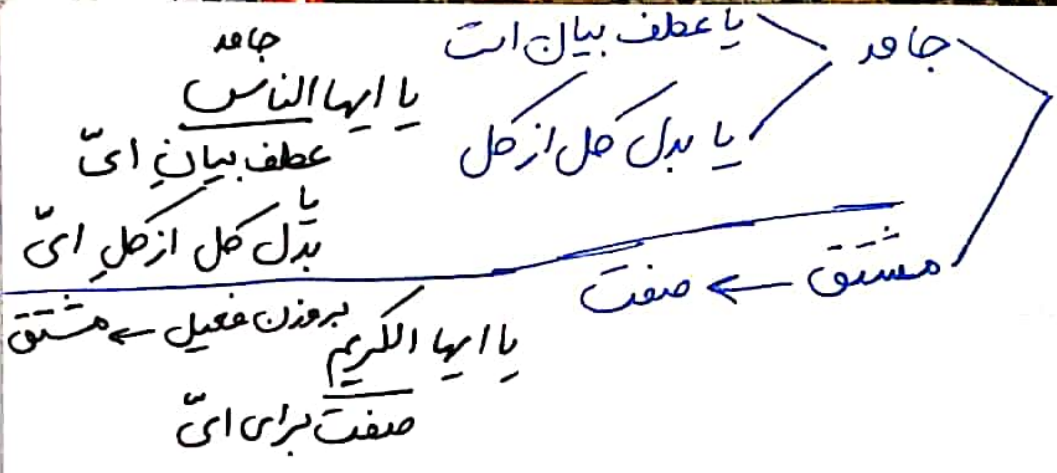
در وجه تبعیت عطف بیان از متبوع ← همانند نعت حقیقی یعنی نماز ا →

هر چیزی که صلاحیت داشته باشد که عطف بیان باشد صلاحیت دارد که بدل کل از کل واقع شود. اما باید توجه داشت که از جهت لفظی بین عطف بیان و بدل اشتباه نشود. **رایت القائل الرجل خالد** (فقط این نمی تواند بدل شود) →

* چون قلیلم بدل می تواند به جای متبوع قرار بگیرد. اما در اینجا: **رایت القائل خالد** ← جمله غلط است چون مضاف الی ال داشته باشد مضاف الیه هم باید ال بگیرد. خالد ال ندارد. پس بدل نیت و عطف بیان است.

اراده ←

الهدایة فی النحو



تلمذ: راجع به اسم بعد از اي ند
(ال دار)